

نمایشنامه
جدلی و دادگاهی

قضیه بنی قریظه

با بهره بردن از کتاب: قضیه رابرت اوپنهاইمر

نوشته: هاینار کیپهارت

ترجمه: نجف دریابندری

آداپته نمایشنامه: ر.

ماجرای بنی قریظه به روایت مستندات تاریخ طبری (بی تغییر و کم و زیاد کردن متن تاریخ طبری)

«پس خدای عزّ و جلّ پیغمبر را فرمود که منشین تا از غزات بنی قریظه و [آن] جهودان نپردازی . پس دیگر روز پیغمبر علیه السّلام بیرون رفت نماز دیگر . چون به درِ حصار رسید و پیغمبر را بدیدند ، در ببستند . پیغمبر گفت : ای کپیان و ای خوکان ، چگونه دیدید حکم خدای ؟ گفتند یا محمّد ، تو هرگز چنین نگفتی ، امروز چرا می گویی . پیغمبر گفت : خدای عزّ و جلّ چنین کرد . و بیست روز بر درِ حصار ماند . پس آن جهودان را مهتری بود نامش کعب بن اسد ، جهودان را گفت : ای مردمان ، از سه کار یکی بکنید : یا فرو شوید و به محمّد بگروید و جان و خواسته و فرزندان برهانید . گفتند ما این نتوانیم کردن که ما را جز شریعت تورات به کار نیست و بر این بدّل نگزینیم . گفت : اکنون شمشیر بر گیرید و زنان و فرزندان را همه بکشید و خواسته همه را بسوزید ، و آنچه پنهان شاید کردن پنهان کنید و روی به حرب آرید ، تا اگر دست بر شما بود کس بر زن و فرزند شما خرم نشود و خواسته شما نخورند ، و اگر ظفر شما را بود خواسته خود به دست توانید آوردن . گفتند ما به زندگانی خویش زن و فرزند را نکشیم که از پس زن و فرزند و خواسته ما را زندگانی به کار نیست . گفت پس امشب شب شنبه است و محمّد ایمن است و داند که شما شنبه کار نکنید ، بروید و امشب بر محمّد شبیخون کنید و او را با یارانش بکشید ، و شما این حصار دست باز دارید و بروید . گفتند ما حرمت شنبه نشکنیم . گفت : اکنون شما دانید . بعد از آن از پس بیست و پنج روز کار بر ایشان سخت شد و از پیغمبر زینهار خواستند . پیغمبر گفت : من شما را به حکم خدای و از آن من زینهار دهم . جهودان گفتند ما هم چنان زینهار ده که بنی نضیر را دادی که با خواسته و زن و فرزند به شام شدند . پیغمبر گفت نکنم الا آن که خدای فرماید و حکم من بود . پس مردی بود و پیغمبر او را گرامی داشتی و او را به مدینه دست باز داشته بود ، و اندر میان جهودان او را ملک و خواسته بود . جهودان گفتند او را سویی ما فرست تا با او چیزی بگوییم ؛ و نام آن مرد بولبابه بود . پیغمبر کس فرستاد و او را بخواند و گفت : سویی این جهودان شو و ایشان را نصیحت کن از بهر خدای و رسولش . بولبابه برفت و بر در حصار شد . جهودان گفتند چه گویی که محمّد همی گوید که به حکم من از حصار بیرون آیی . این مرد به زبان پاسخ نداد و لیکن ریش خویش بگرفت به دست ، و یکی دست بر گلو بمالید که سرهایتان ببرد

. پس برگشت و به لشکرگاه پیغمبر باز آمد . و پیش از آنکه او برسید ، جبریل پیامد و پیغمبر را آگاه کرد که این مرد خیانت کرد و چنین کرد و آیت آورد و گفت : یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . و این مرد آن خیانت از بهر خواسته خویش کرد که او را اندر میان جهودان بود . پس آن جهودان به حکم پیغمبر از حصار بیرون آمدند ، گفتند ای رسول خدای ، با ما نیکویی کن و ما را ببخش . گفت : بر حکم مهتر شما سعد بن مُعَاذ بسند کردم . گفتند ما نیز بسند کردیم . و این سعد را تیری بر دست زده بودند و خون همی آمد و باز نمی ایستاد . آن جهودان برفتند و سعد را بر اسبی نشاندند و پیش پیغمبر آوردند . سعد گفت : همه را گردن بباید زدن و خواسته شان غارت کردن و زن و فرزند برده کردن . پیغمبر شاد شد و گفت : یا سعد ، حکم چنان کردی که خدای بفرمود . راست چون جهودان این سخن بشنیدند هرچه بتوانستند گریختن ، اندر بیابان بگریخت ؛ و آنچه بماندند ، و مردمان این حصار هشتصد مرد بودند ، پیغمبر بفرمود تا همه را دستها ببستند و خواسته ها برگرفتند و به مدینه باز آمدند به آخر ذی القعدة . و دستهای این مردمان سه روز بسته بود اندر آن زندان تا خواسته ها همه به مدینه باز آوردند . پس پیغمبر بفرمود تا به میان بازار مدینه چاهی بکنند و پیغمبر علیه السلام بر لب آن چاه بنشست و علی بن ابی طالب را و زُبَیر بن العَوَّام را بخواند و گفت شمشیر بکشید و یک را گردن همی زنید و اندر این چاه همی افکنید . و کودکان و زنان را عفو کردند الا آن کودکانی را که موی زهار بر آمده بود که ایشان را نیز بفرمود کشتن . و یک زن را بکشتند . و آن زنی بود که از بام حصار سنگی انداخته بود و مسلمانی را بکشته بود . و چندی را مردم اصحاب بخواستند از بهر خویش . و مردی بود از یاران پیغمبر نام او ثابت ، و مهتری بود از جهودان نام او زُبَیر و این زُبَیر ، ثابت را اندر وقتی به خون آزاد کرده بود به گاه اسیری اندر . پس ثابت ، زُبَیر را بخواست و زن و فرزندش را . پس این ثابت پیش زُبَیر آمد و [زُبَیر] از حال اهل بیت و خویشان پپرسید . هر که زُبَیر او را نام برد گفت بکشتند . زُبَیر ، ثابت را گفت اکنون نیکویی تمام کن ، و مرا نیز از پس ایشان بفرست که مرا زندگانی از پس ایشان نباید . ثابت شمشیر بر گرفت و سر او ببرید . پس خواسته جهودان قسمت کردند و خمس آن همه پیغمبر بر گرفت و کنیزکی دیگر ، و پیاده را یک بهر بداد و سوار را دو بهر . و سنت این قسمت بر این گونه بماند تا رستخیز ، و این اندر ماه ذی القعدة بود به سال پنجم از هجرت .»

آدمهاي نمايش

بيژن فروهر.....رييس
پرهام كسري.....عضو
مسعود توران.....عضو

وكلا:

جهانگير راد.....وكيل هيات تحقيق
سعيد نامدار.....وكيل هيات تحقيق
مهران ساعد.....وكيل علي
فرامرز گوراني.....وكيل علي

شهود:

علي.....پنجاه ساله با قد متوسط و درشت اندام با زخمي عميق برپيشاني و با لباس
امروزي
محمد.....لاغر اندام با چهره اي بي اعتنا و بي حالت و با لباس امروزي
طبري.....لاغر اندام هيكل متوسط رو به پيري با لباس امروزي
كعب بن اسد.....مشاور يهود بني قريظه با لباس امروزي
سعد بن معاذ.....مشاور و بزرگ اوس با لباس امروزي

ای دریغا نازک آرای تنم

بوی خون می آید از پیراهنم

پرده اول

صحنه باز است. نورافکنها پیداست. پرده سفیدی از بالا صحنه را از تماشاگران جدا می کند و اینقدر پایین آمده است که بتوان بر روی آن فیلم مستند نشان داد:

اسیران دست بسته بسیار در صفوفی نزدیک با چهره مسخ شده ، در میان سربازان و منتظر ، که با ضرباهنگی دهشت بار یک بیک بسمت چپ و راست صحنه رفته و آنگاه فریاد " دین ما را می پذیری؟ " و پس از اندکی مکث - صفیر فرود آمدن شمشیر و فریادهای گاه و بیگاه زنان از دور دست و پاشیدن خون بر پرده که آرام آرام پرده را یکپارچه خون رنگ می کند.

پرده پس می رود.

صحنه اول

یک اتاق کوچک زشت. دیوارهای چوبی که با گل سفید رنگ شده . روی سکو ته صحنه یک میز بلند با سه صندلی برای اعضای هیات گذاشته شده. جلوی سکو پایین تند نویسه مشغول کار و پشت بساطشان نشسته اند.

طرف راست وکلای هیات بررسی مشغول ور رفتن با توده اسناد هستند.
روبروی آنها روی یک سکو میز و صندلی وکلای علی بن ابیطالب گذاشته شده است.
علی بن ابیطالب از در جانبی دست راست وارد می شود. دو نفر وکلایش همراه او هستند.
یک منشی او را به سمت جایگاه متهمان هدایت می کند. نور بر جایگاه متهم تابش مضاعف می گیرد.
وکلای او بساطشان را پهن می کنند.

علی: در روز دوازدهم از سال سیزده هزار و سیصد و سی و چند دقیقه به ساعت ده- علی بن ابیطالب- سردار و مشاور سپاه و خلیفه سابق- در ساختمان سیزدهم و در بارگاه شماره دو به سوالات هیات بررسی در باره عقاید و روابط و اعمال شخص خودش که مظنون به عدم اجرای عدالت بوده است جواب می دهد.

تصویری بزرگ از جاثلیق سیزدهم ملک مقرب اعظم روی پرده های سفید ته صحنه انداخته می شود.
علی به جایگاه بر می گردد. صدایی که از فرط هیجان می لرزد از بلندگو پخش می شود:
جاثلیق: اگر شکاکان در عرش اعلا رخنه نکرده اند- پس چرا ما برقراری دورانی نوین را باز هم به تاخیر می اندازیم؟
در حالی که یاران ما روز به روز گزارش می دهند که اهریمن با شتاب مضاعف مشغول گشایش جبهه های تازه است- مرزبانان شکاک ما همچنان در حال عقب نشینند... اینگونه تزلزلها از تبعات چیست؟
بارگاه متعال رو به نابودی دارد از بس که تعارضات شگفت در باب حسابرسی دیر هنگام و مماشات دیوان عالی با بزرگان حادث شده است..... آنها که باعث تردید افزونتر گشته اند. آنها که قهرمان جلوه کرده اند حالا باید پای میز حساب حاضر شوند. تا بفهمیم: آیا آن اشخاص عادل بوده اند یا ظالم؟

اعضای هیات تحقیق از دری کوچک در ته صحنه وارد می شوند. حاضران بر می خیزند.
بعد همه می نشینند.

رییس: این هیات مامور است که در خصوص صلاحیت علی بن ابیطالب برای داشتن مرتبت قدسی تحقیق کند.
اعضای هیات تحقیق عبارتند از: مسعود توران، پرهام کسری، بیژن فروهر، رییس هیات و وکلای هیات تحقیق عبارتند از: جهانگیر راد، رضا نامدار
وکالت جناب علی را مهران ساعد و فرامرز گورانی بر عهده دارند.
این تحقیق محاکمه نیست و مذاکرات کاملاً محرمانه خواهد ماند.

ساعد: آقای رییس اجازه می خواهم بپرسم که آیا هیچیک از آقایان مصاحبه ملک اعظم جاثلیق سیزدهم را دیشب در تلویزیون دیده اند یا خیر؟

فروهر: من ندیدم. آقای توران شما دیدید؟

توران: (لحظه ای سرش را از روی اسنادش بلند می کند) جناب جاثلیق را؟ نخیر

کسری: من از رادیو شنیدم. خیلی هم تعجب کردم. فوراً به فکر جناب علی افتادم.

ساعد: آقای راد- شما مصاحبه را شنیدید؟

راد: نه. جناب جاثلیق اگر اشاره به جلسه ما کرده بایستی علم غیب داشته باشد.

ساعد: آقای رییس قصد من از طرح این مصاحبه این است که آیا ما مذاکراتمان را واقعاً سری نگه می داریم یا نه.

فروهر: ما سعی خودمان را می کنیم..... جناب علی- من وظیفه دارم از شما بپرسم از ترکیب هیات رضایت دارید یا نه؟

علي: بله. يا يك اما

فروهر: اماي شما چيست؟

علي: اين هيات اعمال بغرنج يك مشاور و امير لشكر را بررسي خواهد كرد. لذا ترجيح مي دادم كه اعضاي هيات اهل عمل باشند. اهل نبرد و ضرورتهاي آن.

كسري: بعضي از ما اهل عمل بوده اند و بعضي نه. خوشبختانه شما لابد اطلاع داريد كه در اين قضيه اختيار با ما نبوده. مارا منصوب کرده اند.

فروهر: مي خواستم از جناب علي بپرسم كه آيا مایلند تا سوالات را با قيد سوگند پاسخ دهند؟

علي: البته

فروهر: اجباري نداريد.

علي: مي دانم

به پا مي ايستد

فروهر: جناب علي آيا به خدا قسم مي خوريد كه در جواب سوالات حقيقت و تمام حقيقت را بگويي و چيزي جز حقيقت را نگويي؟

علي: بله

فروهر: تحقيق آغاز مي شود. جناب علي بفرماييد در جايگاه آقاي راد.

علي به جايگاه رفته و مي نشيند.

راد: جناب علي. يكي از القاب شما سيف الاسلام يا شمشير اسلام بوده است بله؟

علي: در ميان پيروان بله.

راد: شما اين لقب را بر خودتان نمي گذاريد؟

علي: فرقي براي مني كند. من وظيفه ام را انجام مي دادم. اما اگر بصورت عملي نگاه كنيم. افراد لايق ديگري هم براي اين لقب بوده اند.

راد: اين نام در نبردها شكل گرفت - در جايي كه سردار بوديد يا امير لشكر - براي مثال در بني قريظه

علي: بله... مكث مي كند... شايد هم در بني قريظه

راد: به پرونده نگاه مي كند..... بله.. صدها نفر... دقت كنيد... يعني تمامي مردان را و در اسارت

و نه در هنگام جنگ و با يك شمشير مشابه شايد اين..... **تصوير يك شمشير دو شعبه خون آلود**

در پرده بنمايش در مي آيد..... گردن زديد و كشتيد... يكيك... و در زماني کوتاه اينطور نيست؟

علي: نخير

راد: نخير؟

علي: تصميم اعدام اسرا در بني قريظه يك تصميم سياسي-الهي بود و ربطي به من نداشت.

راد: شما تصميم به اعدام آن عده را با عملتان تاييد كرديد. قبول نداريد؟

علي: تا مقصود از تاييد چه باشد.

راد: شما در اجراي كاراي اعدام ها نقش مهمي داشتيد. درست است؟

علي: من وظيفه ام را انجام دادم. فرماني رسيد و اجرايش را به دست ما دادند....

راد: ممكن است محتوي آن فرمان را بازگو كنيد؟

علي: اعدام كل فتنه انگيزان يهودي در بند بني قريظه

نماهايي از اسراي در بند روي پرده ها مي افتد.

علي: از ما خواستند تا اجرا كنيم. چون تجارب محدود قبلي داشتيم.

راد: جناب علي-منظورتان از ما چه كساني است؟

علي: معدودی از ارشدان سپاه

راد: در بني قريظه اين ارشدان چه كساني بودند؟

علي: زبیر و خود من

عکسهایشان بر روی پرده می افتد.

راد: تنها شما توان به پایان رساندن این دستور را داشتید؟

علي: نخیر-ما توان و ایمان لازم را در خصوص اجرای بی دغدغه آن اهداف داشتیم.

راد: شما چه نوع برخوردی را مناسب می دانستید؟

علي: برخوردی که ما را به رشدی سریع و کم مخاطره برساند. آن قوم یکی از عوامل آزار دهنده و پیمان شکن در گرداگردمان بودند که از لحاظ نظامی هم رقیبی محسوب می شدند که هنوز قدرتمند مانده بودند.

راد: چرا به این شکل؟

علي: شاید لازم بود که توان و برش ایمان خود و اطرافیان را دقیقاً اندازه بگیریم که...که تا کجا می شود پیش رفت.

کسری: این نوع اعمال نظامی-یعنی مقصودم این است که بالاخره این قبیل امور در آن موقع از وظایف سرداران بود-اینطور نیست؟

علي: بله.چون ما از آن گونه آدمهایی بودیم که تجربه و جرات لازم را داشتیم.

کسری: صحیح.....شما در آن موقع چه حالی داشتید؟

علي: این سوال را بعدها از خودم کردم.نمی دانم....

اماوقتی که سعد حکمیت خود را انجام داد و زنان را قلم کشید.من حس بهتری داشتم. مردانشان بهت زده شده بودند اما سربازان ما اوضاع را در کنترل داشتند.

راد: شما که با اعدام مردان مخالفت نکردید؟

علي: ما دلایل مخالفی.....

راد: جناب علي من دارم می پرسم که شخص شما مخالفتی کردید؟

علي: ابتدا اندکی تردید در من هم بود.ولی اصرار نکردم.اصرار خاصی نکردم.

راد: مقصودتان اینست که بعد از آنکه بر اسرا دست پیدا کردید و حکمیت هم بنفع شما صادر شد بعد هیچ دلیل مخالفی نیاوردید که نباید اعدامشان کرد؟

علي: نخیر. نظر مرا نخواستند.

راد: جناب علي-شما در نحوه تصمیم گیری کشتار کامل مردان يك قوم بشکلی که حد اعلاي تاثیر را داشته باشد دخالتی نداشتید؟

علي: ما بعنوان سردار و مشاور سپاه سوالاتی را که از ما خواسته بودند پاسخ می دادیم.ولی معنی آن این نیست که ما بدین ترتیب کاملاً موافق باشیم که همه اعدام شوند.

راد: شما قطعاً می دانستید که یکی از مجریان و درستتر بگویم.....**نگاهی به فروهر می کند.....**جلادان اجرای این تصمیم شما خواهید بود.

ساعد: آقای رییس ما با این لحن مخالفیم.

فروهر: موافقم.

راد: باشد.جلاد نمی گویم.همان مجری امرچطور است؟

علي: نه آنقدر که در عمل معلوم شد.

راد: چند نفر کشته شدند؟

علي: هشتصد و خرده ای نفر

راد: در این خصوص ناراحتی روحی پیدا کردید؟

علي: من کسی را نمی شناسم که در چنین موقعی پس از اعدام این تعداد نفر ناراحتی روحی پیدا نکند.

راد: این حاکی از مختصری تضاد روحی نیست؟

علي: چي يعني؟ناراحتی روحی پیدا کردن؟

راد: همراهی در قتل عام. پاکسازی و نابودی کامل مردان يك قوم و بعد گرفتار ناراحتی روحی عواقب قضیه شدن از طرف دیگر. این تضاد روحی نیست؟ جناب علی؟
علی: چرا این تضادی است که سالهاست مبتلاش هستم.
راد: ممکن است کمی توضیح دهید؟
علی: پیگیری اهداف بزرگ تبعات وحشتناکی پیدا کرده است. اهدافی که ممکن بود باعث وفور نعمت و آرامش بی منتهایم بشود.
راد: منظورتان عصر طلایی الهی و نهر شیر و عسل و این جور چیزهاست؟
علی: بله. نعمت و رحمت فراوان برای همه..... بدبختی ما اینست که همه چیز و کس در راه غلط بکار رفته اند.
راد: جناب علی منظورتان از همه کس که ها هستند؟
علی: ایمانداران با شهادت شجاع- از هر نوع-..... دنیا برای اهداف بزرگ آماده نبوده و نیست. همیشه از مرحله پرت است.
راد: حالا دیر نیست که دنیا را به مرحله برگردانید؟
علی: من همچین کاری نتوانستم بکنم. خود دنیا باید برگردد.
توران: جناب علی یعنی شما می خواهید به رندی مانند من بگویید که اعدام این افراد را برای آن مرتکب شدید که در این رویا شریک شوید و نهر شیر و عسل راه بیاندازید؟ یعنی کشتار را برای آن نکردید که به کمک ترسی که ایجاد کردید در جنگهای دیگر هم برنده شوید؟
علی: ما اعدامها را برای آن کردیم که جلوی فتنه را بگیریم. دست کم در اول نیت این بود.
توران: شما صدها نفر اسیر در بند را کشتید برای اینکه جلوی فتنه را بگیرید؟
علی: جلوی ایجاد فتنه به دست آنها را بگیریم. بعد متوجه شدیم که آنها اصلا در پی شدت عملی که فکر می کردیم نبودند..... ولی بهر حال ما اینکار را کردیم.
نامدار: معذرت می خواهم.. از شما نپرسیدند- قبل از مرحله اعدام- از شما نپرسیدند که موافقی یا خیر؟
علی: از ما نپرسیدند که موافقی یا نه. از ما پرسیدند که چه طور اجرا کنیم که حد اعلائی تاثیر را داشته باشد.
نامدار: این حرف تماما صحیح است؟
علی: یعنی چه؟
نامدار: یعنی کسی مخالفت نکرد؟ کسی مخالفت نکرد که بجای این تعداد اعدام آنها را به اسارت یا تبعید محکوم کنید یا جریمه های سنگین کمر شکن؟
علی: مخالفت خاصی از جانب سپاه ما نبود. شاید در نهان ذهنها بود. اما نه چندان قاطع. خیال می کنم می ترسیدند.
راد: شما چیزی حتی مختصر نگفتید؟
علی: گفتم که تصمیم با ما نبود. البته بعدها برای بعضی از سربازان توضیح دادم که بین ماو آنها اختلاف بنیادینی هست. دلایلی هم آوردم. فرمان قاطع بود.
راد: شما در آغاز مخالف نبودید؟
علی: بعضی- مخفیانه- قطعا مخالفتهایی داشتند. من..... کمی فکر می کند..... در آن مقطع تقریبا ممتنع بودم. خیال می کنم که در گزارش اولیه گفتیم که اسارت یا تبعید احتمالا چندان تاثیر اساسی نخواهد داشت... باید قبول کرد تیغ شمشیر قاطع تر است.... و شاید هم گفتیم که ملاحظه اساسی این است که جلوی کشتار بزرگتر را بگیریم... از این راه هر چه زودتر جنگها را تمام خواهیم کرد.
راد: این به این معنی نیست که شما در حقیقت با تبعید یا جریمه سنگین کاملا مخالف بودید و با بکار بردن اعدام موافق بودید؟
علی: مسلما به این قطعیت خیر... نخبه. حداقل در ابتدا ما سردار سپاه بودیم نه سیاستمدار و رهبر تصمیم گیرنده. در آن روزها در گرداگردمان فتنه انگیزیهای بسیاری در جریان بود که شاید سرعت عمل را ایجاب می کرد. اجرای این تصمیم دردناک بود.

راد: شما نگفتید که اعدام دسته جمعی خوب کاری بوده است و موفقیت آمیز هم بوده است؟

علی: از لحاظ نظامی موفقیت آمیز بود..بله

راد: ها..تنها از لحاظ نظامی...شکسته نفسی می کنید...

علی: نخیر..هیچ همچو کاری نمی کنم

راد: شکسته نفسی نمی کنید؟

علی: ما اهل عمل همواره در مظان گناه بوده ایم..ما با گناه زیست می کنیم.

راد: چه خوب..قدری از گناه صحبت کنیم.

علی: مثل اینکه منظورمان از گناه يك دست نیست.

راد: علت اینکه این قضیه ای که سالها از آن گذشته...همین کشتار یهودیان بنی قریظه....را پیش کشیده ایم..این است که می خواهیم بدانیم که چرا در آن زمان شما با آن شدت و توجه به این کارتان چسبیدید...یعنی به نظر من با وفاداری و ایمان صد در صد و چرا در بعضی از شهر های دیگر تا حدودی مانع از این کار شدید و رفتارتان را عوض کردید...جناب علی اگر دوباره فرمان می رسید اعدامهای دسته جمعی در جاهای دیگر را تایید می کردید؟

علی: چنین کاری دیگر تا مدتها معنی نمی داشت.

راد: چرا؟

علی: برای اینکه ضربه روانی سنگین زده شده بود و خیر پیچیده بود....به ما گفتند و برآورد ما هم بر آن بود که خبر اعدام دسته جمعی وسیله ایست که می تواند جنگهای بعدی را فاتحانه تمام کند.

راد: البته لازم نیست از بی عملی بعدهایتان به اینصورت دفاع کنید.

علی: می دانم.

راد: آیا مطالب و استنادات هیات دیوان باعث تعجب شما شد؟

علی: باعث ملال خاطر من شد.

راد: دقیقاً چه چیزی باعث ملال خاطر شما شد؟

علی: این که سالها تلاش و کار من منجر به این قبیل استنادات شود..در این هیات ایرادات بسیاری را مرتبط کرده اند بامحدودی از اعمال من.

راد: مثلاً ؟

علی: از جمله اینکه گفته اند که اساساً من با اعدامهای دسته جمعی مخالف نبوده ام

راد: جناب علی..با توجه به گفته های قبلیت به نظر شما این استنادات موجه نیست؟

علی: موجه نیست.

راد: به هیچ وجه؟

علی: به هیچ وجه.

راد: می خواهم درباره روابط و تصمیمات دیگران هم صحبت کنم..من البته اسناد هیات را اساس بحث قرار می دهم و می خواهم که این اظهارات هم در پرونده ضبط بشود.

گورانی:آقای رییس لازم است که جواب جناب علی هم در پرونده ضبط شود.

فروهر:بسیار خوب آقای گورانی

راد: جناب رییسبه نظر من بین اعمال و افکار قبل و بعد از این رویداد جناب علی با کنه این قضیه اعدامها رابطه ای موجود است..بنابراین من می خواهم به من این حق داده شود تا جناب علی و سایر شهود را کاملاً در خصوص این مسایل مورد سوال قرار دهم..این امر به نفع خودشان است.

فروهر:قابل قبول است.

تغییر نور..راد پیش می آید و جلو چراغهای پای صحنه می ایستد..پرده ها بسته می شود.

راد: ممکن است کسانی تصور کنند من غرض دارم. اشتباه می کنند. وقتی که من شروع بکار کردم. جناب علی در میان سرداران آن دوران چشمگیر بود بود. با احتمال نوعی شبه حکمتی که از نزدیک مثل تمام این موارد مشابه..... **خنده ای می کند....** درخشان بنظر می رسد. اما دورتر که می شوی رنگ می بازد. بعد که من پرونده هایش را مطالعه کردم. این پرونده ها بت را به ابولهلول مبدل کردند. چطور من می توانم از او خاطر جمع باشم؟ من نتوانسته ام راه حل چند نکته متناقض زندگی او را پیدا کنم.

من نتوانسته ام کاملاً علل رفتار او را در بنی قریظه پیدا کنم. ولی در عین حال هنوز نمی توانم بگویم فلان یا بهمان موضوع دلیل قطعی بر عدم صلاحیت اوست. مسایل قابل بحث است. من به این نتیجه رسیده ام که در تحقیقات جدید اکتفای به حقایق عینی کافی نیست. آیا نباید اندیشه ها و احساسات و انگیزه هایی را که در زیر آن حقایق عینی نهفته اند را بررسی کنیم و آنها را هم موضوع تحقیقات خود قرار دهیم؟ اگر بخواهیم در خصوص صلاحیت جناب علی به حکم قطعی برسیم این تنها راه ممکن است. آیا باید ابولهلول را با کارد قصابی تشریح کنیم؟ وقتی که امنیت و تداوم بارگاه متعال به آن بستگی دارد. بله باید بکنیم. بله... تصمیمات و اتفاقات فراموش شده... به عمد و یا سهو... اینها تاثیر گذارند.. و باید بررسی شوند...

راد بطرف صحنه باز می گردد.

صحنه دوم

راد: جناب علي شما هيچ گاه زير تيغ بوده ايد؟

علي: نه. ولي مدتها سايه اش را بدنبال خود داشتم.

راد: فرزندانتان چه؟

علي: نه در آن هنگام... ولي سالها بعد بله

راد: جناب علي آيا شما هيچگاه به اساس عقايد خود شك کرده ايد؟

علي: نه

راد: فرزندانتان... خوانواده تان چطور؟

علي: شايد... نمي دانم

راد: و نزديكان.. ياران ديگر؟

علي: بله بودند كساني كه شك کرده بودند... اما محو بودند... بردي و برشي نداشتند..

راد: بيان نمي شدند؟

علي: نه... حتي حالا كه سالها گذشته و محوشده آن روزها... گم بودند ولي بودند.

راد: آيا هيچ وقت شما خودتان هم با بعضي از آن عقايد مخالفت داشته ايد؟

علي: گاهي. من همه را در نامه جوابيه ام نوشته ام.

نامدار باز پرسى را ادامه مي دهد.

نامدار: شما در صفحه پنج نامه خودتان كلمات "علاقمند به بازنگري" را ذكر مي كنيد. مراد شما از اين كلمه دقيقا

چيست؟

علي: مراد من از علاقمند به بازنگري آدمي است كه كه با قسمتهايي از يك مجموعه اعتقادات مخالف باشد و ماييل

باشد تغييراتي صورت بگيرد بدون آنكه انفكاك كلي حاصل شود.

نامدار: به حسب تعريف خودتان شما علاقمند بوديد؟

علي: نخير. ابتدا من معتقد تمام وكمال بودم. بعدها علاقمند به باز بيني شدم.

نامدار: كي آغاز شد اين علاقمندي؟

علي: پس از ديدن نتايج آغازين نبردهاي اوليه ولي بعدتر بنوعي گرم كار بودم و احساس مي كردم بهر حال همه

چيز نسبتا روي غلطك افتاده و پيش مي رود. اميدوار كننده بود. دست كم در ابتدا.

نامدار: ولي وقتي خشونتها كمی بيشتر شد و نيات ياران هم متغير شد كمی نا اميد شديد. اينطور نيست؟

علي: گمان مي كنم همه ما بنوعی و تا حدودی در حال تغيير بوديم.

نامدار: ولي در آن روزگار مانند قضيه اعدامها گاه گاه كمی مردم بوديد بله؟

علي: منظورتان چيست؟

نامدار: منظور بنده اين است كه انگيزه هايتان را كشف كنم.

علي: انگيزه؟ در باب چه؟

نامدار: شما روابطتان را بعدتر با چند تن از ياران همراهمان برديد. علي: بله. همه ما قدرتمند تر شده بوديم و توانمند

تر و تغيير در روابط اجتناب پذير بود.

راد: همه روابط گمان نمي كنم جناب علي. مثلا در باب توافقات در باب اعدامهاي محدود بعدي چطور؟ يا در

نهران؟

بعضي در اوج اينجور بگير و بندها تغيير كردندو شك كردندو بريندواز راههای ديگر رفتند.. اينطور نيست؟

انگيزه آنها چه بود؟ سياست؟ قدرت؟ نوعدوستی؟ تعصب؟

علي: شايد. خبر بعضی هايشان به من هم رسیده بود. اما كمتر به موجب انگيزه هاي عاطفی و بيشتر به علت انگيزه

هاي سياسی بود. البته با وجود خشونت آن روزگار هم همچين عواطفی وجود داشت. با اينكه در ازدحام جمع گم مي

شدند و جرات ابراز نداشتند. اما بودند کسانی که بر فرض آنها این بی عدالتیها سخت نومیدشان می کرد و با وعده امتحان و قضای الهی راضی نمی شدند.

راد: از یاران نزدیکان هم جزو اینگونه افراد بودند؟ بله؟

علی: کم و کمتر

راد: شکشان تا کی برقرار بود؟

علی: اگر بودند: اگر بودند پس خیال می کنم تا دم مرگ.

راد: واکنش شما چطور بود؟

علی: (پس از اندکی مکث) گمان می کنم که در گزارشتان داشته باشید که مخفیانه با من صحبتهایی داشته اند.

راد: چه صحبتهایی؟ شورش علیه حاکمیت مستقر هم در آن بود؟

علی: به شما ارتباطی پیدا می کند؟ این موضوع به صلاحیت من ارتباطی پیدا می کند؟

راد: جناب علی درباره چه صحبت می کردید؟

علی: به شما نخواهم گفت.

راد: به من نخواهید گفت؟

علی: نخیر

علی از جایگاه بلند می شود و به طرف نیمکت در کنار اتاق رفته و بر آن می نشیند.

راد: در صورتجلسه قید کنید که جناب علی جایگاه شهادت را ترک کردند.

گورانی: آقای رییس من به این طرز سوال کردن اعتراض دارم. این سوالات به مسایل مطروحه مربوط نیست و

حрім جناب علی را هم مورد تجاوز قرار می دهد.

فروهر: اعتراض وارد است.... از جناب علی خواهش می کنم به جایگاه بر گردند.

راد: جناب علی بنده از آن سوال منظور بدی نداشتم.

تغییر نور

کسری جلو می آید و نزدیک چراغهای پای صحنه می ایستد. پرده ها بسته می شود.

کسری: شاید بهتر بود این کار را قبول نمی کردم. این بازپرسیها با تصویری که من از جهان دارم جور در نمی

آید. این مسایل خصوصی به کسی چه ربط دارد؟ این تحقیرها چه کاری را از پیش می برد؟ آیا آدم تحقیر شده

صلاحیتش از آدم تحقیر نشده بیشتر است؟ اما این هم هست که اگر این جورکارها با اتکا به اینجور سوابق ادامه یابد

سرانجام ما به کجا می کشد؟ یعنی اطاعت بیش از این هم می شود؟ نمی دانم شاید عقاید عدالت خواهانه من کهنه

شده است. شاید هم ناچاریم که طوق عبودیت مضاعف را گردن بگذاریم. حالا که عمل اینقدر اهمیت یافته باید از

دستورات و نظرات و سنت هم حساب کشی کرد. بهر حال اینها این احساس را دارند که باید در این سیره کهن عمل

کنند. به فرمانها. به خواسته ها. به "یقاتلونها". اندیشه آدم چطور می تواند هم تازه باشد و هم مایل فرضی به کسب امر

مطلوب و هم تمام چنین فرمانهایی را بی استثنا و بی تردید عمل کند؟

این کارهایی که انجام شده تحت لوای عرش اعلا فرقه با ظلم فرمانرویان زمینی دیگر چیست؟ شاید هم من مبالغه

می کنم. شاید باز هم سالیان سال بسیاری بپذیرند عامل و مجری محض یک رویا باشند. ولی این جریان مرا آزار

می دهد. من همینطور که به این سوال و جوابها گوش می دهم از خودم می پرسم آیا این قضیه بنی قریظه داستانی

بمراتب کهن تر نیست؟

کسری به صحنه باز می گردد.

صحنه سوم

نامدار: حالا که صحبت از بررسی ذهنیت هم در میان است جناب علی با این نکته موافقت می‌کند که در مورد يك علاقمند به تغییر..يك اصلاح خواه بالقوه... خطر اعمال ناروای اینچنینی بالقوه کمتر است؟
علی: بالقوه بله.....بستگی به شخص دارد.

نامدار: جناب علی آیا این حقیقت دارد که عده‌ای از همراهانتان از علاقمندان جدی تغییرات اساسی در نوع برخوردها بودند؟

علی: نه چندان زیاد.کمتر از اوایل کار. در آن زمان جذبه موجود همه اینها را محو می‌کرد.تمام چیزهای بد نمود با جذبه پیرامونی لااقل بی اثر می شدند.یه جور شیفتگی غریب مالیخولیایی
نامدار: چیزی که نمی فهمم این است: چرا آنها گرداگرد شما را گرفته بودند؟
علی: برای اینکه ما مقاصد بزرگی داشتیم.. حداقل در نظرها.خواست ها و آرزوهای شگفت نا کاممان و آنها اینرا می دانستند.

نامدار: تنها برای جمع یاران خودتان؟

علی: نه الزاما

نامدار: هدفشان چه بود؟

علی: ترجیحا افکندن يك جور طرح نو.دیگرگونی های وسیع حول لوی عرش الهی-

نامدار: البته بعضی از شاگردانتان هم بعدها از جمله این آدمها شدند؟اینطور نیست؟

علی: شاید

اما شدت و ضعف شکایاتشان دست کم در اینباره بسیار متفاوت بود.

نامدار: شما این اشخاص را در بیان علت این حجم از اعدامها چگونه توجیه کردید؟

علی: من بعنوان وظیفه و اطاعت از فرمان و احتمال فتنه گری توجیه کردم..بله....بهرحال همه پیرو بودند.

نامدار: پیرو محض؟لابد

علی: تاحدودی.بیشتر با نیت خراب نکردن آینده روشن پیش رو برای همگان و شیرینی یک رویای بزرگ زبانیشان بسته می شد.همواره در باغ سبز نشانشان می دادیم.

نامدار: بعدها بسیاری از ریشه از این نمونه مثالی حکومت بریدند. این طور نیست؟

علی: بله.به نظر من غیر طبیعی هم نیست.يك وقت بود که تجربه حکومت ما برای همه شاکیان از وضع موجود در آنگوشه جهان دست کم جالب بود.ولی امروز به این تجارب دردناک بدون توهم نگاه می کنندو به همین جهت امیدی را که بسیاری از مردم به این تجربه ها بسته بودند محکوم می کنند.اما من احساس می کنم که فشار آوردن به مردم و محکوم کردن مطلق این اعتقادات- بهر حال جایگرفته در میانشان هم غلط است.

نامدار: من میل ندارم به کسی فشار بیاورم..... یک سوال دیگر....يك نفر سردار سپاه که در معرض اینگونه

مناقشات و تعارضات هم بوده است آیا احساس خطر خاصی نمی کرده است.آیا واقعا برای آرمانتان خطرناک نبود؟

علی: نه

نامدار: به نظر شما آن روزها اهمیت نداشت که دردل چنین آیین تازه و در حال شکل گیری آدم چند نفر آشنای

متماثل به تغییرات....

علی: سطح فرهنگ آن دوران را در نظر نمی گیرید؟فکر میکنید رشد بی وقفه و آنچنان شتاب آلود ما در پناه چه سطحی از فرهنگ رخ نمود ؟اصولا آیا می شود در سطح فرهنگ رشد یافته همچین تغییرات زود هنگامی را باعث شد؟نه...خطر خاصی نبود...بدنه جامعه اصولا کاری به این حرفها نداشت یا دست کم بروز نمی داد.

نامدار: برنامه ای برایشان نداشتید؟مراقبت ویژه ای؟

علي: من نخبگان معتقد راتحليل وتجزيه عقيدتي نمي کردم. فلان عقیده بهمان درجه اعتبار. فلان عمل بهمان درجه اعتبار. این محاسبات و مراقبتها ابلهانه بود. ما اگر در آن روزگار اینگونه عمل مي کردیم هرگز نمي توانستیم بهترین آدمها را بکار گیریم. شاید مي شد در همان محدوده به رشد خود ادامه داد ولي فکر نمي کنم که مي توانستیم کار ي اساسي را پيش ببریم.

نامدار: شما وقتي که فهمیدید که بعضي از این یاران در عقاید نوین خود مصرند چه کردید؟

علي: منظورتان چیست؟

نامدار: آیا روابط خودتان را با آنان قطع کردید؟

علي: نخیر

نامدار: چرا نکردید؟

علي: براي اینکه بنظر من شرط دوستي با این جور کارها مغایر است و اینکه خودشان هم در ایراداتشان متزلزل بودند. برابر همچون ماهایی که به تصمیممان یقین داشتیم.

نامدار: با شرط اطاعت مطلق از فرمانهای رسیده به شما مغایرتي نداشت؟

علي: چي؟... نخیر

نامدار: شما نظرات آنان را در محضر رهبر عالی مطرح نکردید؟

علي: نه چندان

نامدار: سخنان معترضان هم روزگارتان را به فراموشی سپردید؟

علي: اگر بودند موثر نبودند.

نامدار: برایتان هیچ اشکال نداشت که اینگونه تظاهر به دوستي با علاقمندان تغییر را با بی اثر سازی نظراتشان وفق دهید؟

علي: این موضوع چه ارتباطي با این امور دارد؟ من با نظراتشان موافق نبودم و مطرح سازی چنین حرفهایی در دل آن شور و جذبه همگانی تنها برایشان خطر ساز بود. همین.

نامدار: متشکرم

فروهر: آقایان سوال ديگري از جناب علي ندارید؟

کسري دستش را بلند مي کند.

کسري: من تعجب مي کنم عده اي در آن غلبه شور عمومي و رویاهای بزرگ از اینگونه تجدید نظر طلب ها وجود داشته اند که اثري از نام و نشان آنها در تاريخ نيست

علي: همه سعي در محوشان داشته اند.

کسري: من نمي فهمم که اين گونه آدمها که تا آنزمان از جنبه سير عمومي مردم روزگار معقول بوده اند چرا اينطور به جهت ديگر غلطيدند. آنها در آن جو-اتفاق خاصي افتاده بود؟

علي: شايد حتي با وضعيت آنروزگار هم تند رفته بوديم. نمي دانم.

کسري: نمي داني؟

علي: فکر مي کنم تنها فرقيشان اين بود که به قدر ديگران عقايد ساخته پرداخته نداشتند و جسارتشان هم افزونتر بود. ديگران از اثر آن آشوبهاي قبلي چون موم شده بودند و تازه منافع بزرگ هم در پيش بود.

کسري: منافع بزرگ؟

علي: غنايم بزرگ فتوحات گسترده در پيش و "تجری تحتالانهار" بهشت برين.

کسري: شما چه؟

علي: منم تا حدود بسياري چون ديگران.

گاه سيلاب خروشاني ايجاد مي شود که سيلانش ترا با خود مي برد.. مي ماني بر سر دو راهي؟ با خرابيهائش موافقت مي کنی به اميد آنکه شايد پس از آن آبادي بسياري ايجاد شود يا با جريانش مخالفت مي کنی و بااحتمال زياد غرق مي شوي.

اما به هر حال اینرا هم فهمیده ام که آیینی که اینگونه وقایع در دل آن رخ دهد- مخصوصا بدست بنیانگزاران آن-باید دست کم يك جایش خراب باشد.

نور تغییر می کند.توران جلو می آید و نزدیک چراغهای پای صحنه می ایستد.پرده ها بسته می شود.

توران: من دیروز با مافوق بالا ترم صحبت کردم.ریسم از اینکه جاثلیق سزدهم در قضیه مداخله کرده و البته با اینکار دیگر بزرگان را شورانده بسیار ناراحت است.جاثلیق سیزدهم بیهوده بر آتش این ماجرا می دمد.من گفتم که بنظر من بیش از حد درباره سوابق و عقاید جناب علی بحث کلی می شود که با شرایط ضربتی اینگونه اعمال سازگار نیست.ما فقط می خواهیم که علت انجام این نوع اعمال در زمان خاص را بیابیم.مرزداران مرتب عقب نشینی می کنند و شك شگفت پیشروی.ما باید حد فاصل عقاید ذهنی و شرایط عملی آنها و کارهای عینی شان را معین کنیم.باید معین شود که اینگونه کشتار ها -مخصوصا تحت لوای عرش اعلا- تحت جذبه روحانی یا اطاعت از فرمان نایبان و بی اختیار یا دلیل دیگری است.و همچنین که تا کی بیم چنین کارهایی خواهد رفت.این خط قرمزمرز تخطی ناپذیر قوانین الهی است.

توران به صحنه باز می گردد.

صحنه چهارم

توران: چیزی که مورد علاقه من است. جناب علي. جنبه عملي قضایاست. در نظر من ذهنیت پیرامون قضایا مهم نیست. عواقب آن مهم است. شما باید اقدامات لازم را جهت رفع فتنه از پیرامونتان اعمال می کردید. این طور نیست؟
علي: بله

توران: به عقیده شما آیا صلاح است که برای مثال يك نفر بیگناه را آگاهانه-بخاطر مصالح جمع- در میان جمعی از گناهکاران به ملکوت اعلي فرستاد؟

علي: کی؟ در آن روزها یا حالا؟

توران: فرض کنیم حالا.

علي: نه.

توران: در آن روزها چطور؟

علي: در آن روزها استثنا در این قاعده به نظر من ممکن تر می رسید.

توران: چرا؟

علي: در آن روزها کسانی که قصد نابودی ما را داشتند و همچنین توان انجام این کار را بسیار بیشتر بود.

توران: شما در آن زمان نمی دانستید که امکان وجود بیگناهان بسیار در جمع اسرایتان هست؟

علي: بله... اما تا آنجا که به جنبه عملي قضایا مربوط است آقای توران. در بني قریظه هیچ جنبنده اي که از شمول پیمان منعقدہ میان ما خارج باشد وجود نداشت.

توران: شما جناب علي هیچکس را-بر غم این پیمان- بیگناه تشخیص نمی دادید؟

علي: نه. هیچ تفکیکی نمی کردم.

توران: چرا؟

علي: به علت مساله تعارض در وفاداري و شک در لزوم اجراي فرامین صادره.

توران: تعارض در وفاداري به چه کسانی؟

علي: به رهبر عالي و اهداف عاليتر

توران: صحيح

راد: به هر جهت به نظر شما احتمال وجود بیگناهان محل اعتبار نبود؟

علي: اساسا از ذهنم اینجور فکرها را رانده بودم.

راد: در اتفاقات بعدي چطور؟ شما چه آزمایشي به کار می بردید برای تعیین این که فلان کس فلان اسیر برایتان

خطرناك است یا خير؟

علي: من برداشت شخصي خودم را نسبت به آن شخص گزارش می دادم. -حالا رهبر هر که که بود-.....پیدا کردن

بیگناهان در بلبشوي نبردها و حتي پس از آن خیلی مشکل بود. ما در اوضاع بسیار دشوار ي کار می کردیم.

راد: جناب علي شما به سوال من جواب ندادید.

علي: لطفا سؤالتان را تکرار کنید.

راد: شما چه آزمایشي به کار می بردید برای این که خاطرتان جمع شود که فلان اسیر برایتان خطرناك است یا

خير؟

علي: چه آزمایشي؟ در مورد كي؟ بني قریظه؟

راد: مثلا بله

علي: آدم فرمان عالي را که به صحت آن اطمینان دارد رها نمی کند. آنزمان کارها بسیار ساده تر بود. "گروهي را

کشتید و گروهي را اسیر کردید" آیه الهی منزل. بي هیچ مواخذه اي.

راد: خوب حداقل نمی شد که جنگجویان را تفکیک کرد؟

علي: خوب نمي توان از ديگران هم غافل بود....حتي کودکان..همانطور که بعدها فرزندان آنها در کار ما فتنه کردند و همه مان به چشم دیدیم.

راد: کودکان آنها هم مظنون بودند؟

علي: نه ولي همیشه اندکي ترس هست...ولي بنا به گفته سعد زنان و فرزندان کوچکشان را به اسارت بردیم و نکشتیم.بسياراني بوده اند که هيچ چيزي را بر جاي نگذاشته اند.تاريخ گواه است.

کسري:(علاقمنده علي رو مي کند)معذرت مي خواهم.شما کعب يهودي را مي شناختيد؟

علي: نه چندان

کسري: اين آدم چگونه آدمي بود؟من انگيزه هايش را درک نکرده ام.نزاعش با شما بر سر چه بود؟

علي: گويا ترس بزرگي داشت.....

کسري: ترس؟از چه حيث؟

علي: احتمالا حفظ توازن قدرت.توازن در قدرت مستقر در منطقه قبل از ما نوعي تعادل ميان اقوام و قبيله هاي پيراموني برقرار بود.آنها مدتها بود که مقيم بودند و اکنون خطر را احساس مي کردند.

فروهر: جناب علي اينگونه ترسها از نظر شما چه وزني داشت؟

علي: طبيعي بود.

راد: آقاي رييس اجازه مي دهيد بنده ادامه بدهم؟

فروهر: بله بفرماييد.

راد:به پايان رساندن اعدامهاي بني قريظه چقدر طول کشيد؟

علي: دست کم سه روز.گمان مي کنم.

راد: کارسختي نبود؟

علي: بله بود.

راد : با ديگر اقوام يهودي هم نبرد کرديد؟

علي: بارها

راد: فکر نمي کرديد که همچين اقداماتي ممکن است باعث کينه ديريني گردد؟

علي: نه

راد: به ذهنتان بهيچوجه خطور هم نمی کرد؟

علي: من گمان نمي کنم وظيفه داشته باشم وقتي که پيروزي در پيش است و فرمان صريح -از چيزهايي که زماني ممکن است رخ دهند ترس و واهمه اي داشته باشم.

راد: شما مي دانيد که هم در آن موقع و هم سالها بعد کينه اي که قسمتي از آن به اين ماجرا باز مي گشت سرباز کرد؟

علي : من مي دانم که در در قرن بيستم ميلادي اين اتفاق رخ داد.

راد: چرا؟

علي: لابد آنها هم دیدگاهی مثل ما داشتند و شرايط ايجاب مي کرده است.

راد: شما رفتار آنان را صحيح مي دانستيد؟

علي: صحيح نمي دانم ولي مي فهمم.

و در ضمن من غلط مي دانم که شخصي را بعلت نتايج احتمالي اعمال و عقايد گذشته اش به محاکمه بکشانند.من اين را غلط مي دانم.

راد: جناب علي اکنون ما داريم درباره نحوه رخ دادن اينگونه اتفاقات در جنگ بحث مي کنيم و درباره اقدامات

ناخوشايندي که احتمالا پس از آن رخ داده است هم.

علي: مي دانم هستند آدمهايي که مي خواهند آنقدر دست وپاي مارا ببندند که ديگر هيچ کار مهمي امکان پذير نباشد.

راد: در مورد رهبر عالیتان آیا صحیح است اگر من بگویم که وفاداری طبیعی شما به ایشان نسبت به فرمان وجدانتان می چربید؟

علی: من قبلاً توضیح داده ام که چنین تعارضی در وفاداری من وجود نداشت.

راد: بنا بر اظهارات شما در نامه تان گویی عقیده داشته اید که برای مقامات بالاتر شما مهم بوده است - لااقل در آن مقطع - که کار یکسره شود ولی شما از هرگونه ابراز جدی شک و تردید و ایراد خودداری کرده اید. اینطور نیست؟

علی: بله.

راد: شما بهیچوجه بر این نظر معترض نشدید. خیر؟

علی: نه

راد: من همین نکته را می خواستم بدانم. جناب علی.

تغییر نور. نامدار به طرف چراغهای پای صحنه می آید. پرده ها بسته می شود.

نامدار: عده ای می گویند ما وقایع گذشته را از نقطه نظر حال می سنجیم. بله. درست است. چون ما داریم تحقیق می کنیم که اینگونه اعمال امروز هم به این سادگی امکانپذیر هست یا نه. چیزهای نسبی زیادند اما حقایق هم هستند که نمی توان به سادگی بر آنها قلم عفو کشید و به آسانی از آنها گذشت. این اساس بارگاه متعال باید باشد. مخصوصاً در این مورد خاص که الزام نظامی شگفتی نیز وجود نداشته است. سوالات ما واقع بینانه است. سوالات ما مدعی عدالت مطلق و خلوص مطلق اخلاقی نیستند. اما اینها گفته هایی عملی هستند و من از بیان شدن این جور بحثهای اصولی شادم. یعنی از این رفع شدن موانع قدوسیت فرضی حریم اشخاص. ما باید صاف و پوست کنده ببینیم که اعدامهای چون بنی قریظه بر چه اساس بنیاد گرفت؟ و چه عواقبی در پی داشته است و خواهد داشت. و آیا در آینده می توانیم چنین عواقبی را تحمل کنیم یا نه... این دام تاریخ است - دامی برای نابودی قدوسیت بارگاه الهی - که باعث صراحت و خشونت و سختی اقدامات ما می شود.

پرده بسته می شود.

صحنه پنجم

راد: جناب علي ممكن ببرسم كه آيا دادخواهي هايي را كه به مناسبت سالگرد بني قريظه رسيده ديده ايد يا نه؟
علي: مقداريش را ديده ام.

راد: كعب بن اسد هم دادخواهي کرده است؟
علي: بله.

راد: چه نوشته؟

علي: يك شكابت معمولي پس از سالها شكست. لابد شما يك رو نوشت از آن در پرونده تان داريد.

راد: (با لبخند)... شما هنوز او را دشمن مي دانيد. اينطور نيست؟

علي: نخير.

راد: در نامه شما به هيات بررسي در صفحه ۲۲ شما گفتگويي را نقل کرده ايد كه در آن سال با كعب داشته ايد.
اين گفتگو كجا واقع شد؟

علي: در خانه من. در مدينه.

كسري: معذرت مي خواهم. من ميل داشتم قدري بيشتر در باره آن گفتگو ها بدانم. كعب چه جور آدمي بود؟
علي: يكي از بزرگان يهود بني قريظه بود.

كسري: رهبر؟

علي: نخير. ولي مشاور عالي قومش بود.

كسري: چگونه كسي بود؟

علي: يكي از اندك نفرات خردمندي كه آدم در طي يك عمر مي تواند ببيند.

راد: شما در نامه تان لب گفتگورا نقل کرده ايد. حالا جناب علي من ميل دارم خواهش كنم كه شرايط و محيط اين گفتگو را براي ما شرح دهيد و در صورتي كه ممكن باشد عين گفتگو را براي ما نقل كنيد.

علي: من فقط مي توانم مضمون گفتگو را براي تان نقل كنم نه عينش را.

راد: بسيار خوب بفرماييد.

علي: يك روز براي ديداري به مدينه با تعدادي از همراهانش آمد و شب ميهمان ما بود. در منزل من.

فروهر: ببخشيد خودش را وعده گرفته بود؟

علي: فكر نمي كنم.... جدا از رسم ميهمان نوازي ما.. بيشتر به خاطر اطلاع يافتن از شرايط جديد و كسب اخبار و بازنگري در توافقات و اينجور مسايل بود.

فروهر: جناب علي بنظر من خيلي اهميت دارد كه شما حتي الامكان اين قضيه را به تفصيل بيان كنيد.

علي: بسيار خوب.... آنها به خانه ما آمدند و شامي خورديم و در باره آخرين اخبار رسيده صحبت كرديم... شايد درباره خبر آماده سازي مكيان براي نبردي بزرگ هم صحبتهاي كرديم.. چون اندكي قبل از آن واقعه بود.....

فروهر: خود كعب اين قضيه را پيش كشيد؟

علي: نمي دانم.. شايد هم من بر اساس اطلاعاتم اين بحث را پيش كشيدم... ولي بهر حال گمان مي كنم كه آن شب اين بحث بود. به هر صورت يك نکته مسلم است: آنها بشدت از ما عصباني بودند و از نتايج اقدامات ما مي ترسيدند.

فروهر: چرا؟

علي: شكست بني قينقاع و بني نضير يهودي به دست ما حساسشان کرده بود و نيز بشدت از ترورهاي كه ما انجام داده بوديم دلچركين بودند.

فروهر: مگر همپيمان آنها بودند؟

علي: بهر حال مربوط بودند..... از يك دين بودند و بشدت احساس خطر مي كردند.

راد: کعب از شما چه می خواست؟

علي: من یقین ندارم که در آن مقطع کعب چیز خاصی می خواست.. به من گفت که یهودیها بسیار عصبانیند برای اینکه اقوامشان و خودشان را تهدید کرده و می کنیم. و نیز برای تغییر دین به دیگران فشار می آوریم.

راد: این عقیده خود او هم بود؟

علي: قاعدتا بله. کعب رامطمینا از نبردهای احتمالی در پیش آگاهی کرده بودند و شاید هم نقض پیمانشان با ما را از او خواسته بودند. بهر حال انکار نمی شود کرد که در شرایط آنروزگار حتی قبل از جنگ احزاب ما هم از آنها احساس خطر می کردیم. چون به ما بسیار نزدیک بودند.

راد: آنچه گفته شد همین بود؟

علي: نه از ترورهای ضروری هم که کرده بودیم گفت.

راد: ترور چه کسانی؟

علي: از ترور بعضی بزرگان یهودی مثل کعب بن اشرف یا ابو رافع

راد: کعب بن اشرف کی بود؟

علي: یکی از بزرگان یهودی

راد: چرا ترور شد؟

علي: هجای پیامبر را گفته بود.

راد: فقط همین؟

علي: این چیز کمی نبود.

راد: من تا بحال اسمش را نشنیده بودم.

فروهر: کعب به آماده سازی مکیان برای جنگ احزاب اشاره ای هم کرد؟

علي: نه مستقیما

راد: شما چیز خاصی به او نگفتید؟

علي: من فقط صحبت کوتاهی درباره اعتقادات خودم کردم و فقط يك چیز را به او گفتم.

راد: چه چیزی؟

علي: اینکه که بهیچوجه از کارها و اعتقادات خودمان کوتاه نخواهیم آمد. که اینها کار الهی است..... بهیچوجه

راد: کار الهی؟ حتی وقتی ترور می کردید؟ یا اعدام دسته جمعیشان؟

علي: بله. حتی با وجود اینها. هدفمان عالی بود و فرمانهایمان متعالی.

و اینکه غالبا هم زور و اجبار و اعدام نبود..... گاه گاه بر اساس شرایط.

راد: پس از آن گفتگو تصمیم به آماده سازی برای جنگ نگرفتید؟

علي: نه.. در آن دوران ما همواره برای جنگ آماده بودیم.

نامدار: در همانجا تصمیم به محوشان نگرفتید؟

علي: نه ربطی نداشت... ما مطیع فرمان بودیم.

راد: ولی مدتی بعد جناب علي شما مشابه این صحبتها را در باب لزوم نابودیشان با صدای بلند فریاد زدید و گفتید

که از کجا به خاک مذلت و نابودی فرو افتاده اند. نگفتید؟

علي: يك رسم قدیمی بود. رجز خوانی می کردیم.

راد: پیامبر به شما مستقیما نگفته بود که در باب وجود بنی قریظه احساس خطر می کند؟

علي: چیزهایی در اینباره به سعد بن عباد-رییس قوم خزرج-گفته بود.

راد: سعد بن عباد به شما چه گفت؟

علي: او تنها گفت که وحی در این باب صادر شده و حکم قطعی است.

راد: هیچ در باب لزوم اجرای این وحی احساس شک نکردید؟

علي: نه. فکر کردم حتما خیري در آن هست. سعد بن عباد به رهبر عالی نظر موافق مرا اطلاع داد و بعد با هر دوي آنها صحبت کردم.

راد: چیز خاص دیگری شنیدید؟

علي: نه. همان حکم را شنیدم. منتها با تفصیل بیشتر. نتیجه حکمیت هم تاکید را بیشتر کرده بود و کار ما را ساده تر راد: متن وحی چه بود؟

علي: "گروهی از آنان را کشتید و گروهی از آنان را به اسارت گرفتید... از اهل کتاب..... پس از آنکه دشمني کردند" بی هیچ مواخذه ای

متن صریح بود. حکم هم نحوه را تعیین کرد.

راد: حکم که بود؟

علي: سعد بن معاذ

راد: بنظر شما .. آیا سعد بن معاذ از موضع پیروي از قدرت برترو فرصت طلبی حکم نداد؟

علي: غیر ممکن نیست.

راد: ایرادی نداشت؟

علي: بهر حال شاید لازم بود.... یهودیها هم .. بناچار حکمیت اورا پذیرفتند پس از محاصره طولانیسان.

راد: در این صورت حکم نابودیشان را پذیرفته بودند؟ با آغوش باز؟

علي: خوب.... جنگ تبعات ناخوشایند بسیاری دارد.

راد: جناب علي اینها توجیه نیست؟

علي: نه.

راد: و آیا پس از صدور حکمیت زمین و زمان را زیر و رو نکردند؟

علي: (با لبخند) ... نه.. ما مثل باز شکاري بر سرشان بودیم.. آشوبهاي پراکنده اي شد اما در چنگال ما بودند.

راد: کافی است. (خطاب به رییس)... حالا من میل دارم اظهارات سعد بن معاذ را به عنوان شاهد بشنویم.

نامدار: فقط يك سوال از علي... فکر نمی کنید که براي تعیین حکم و برای صدور آن حکم دست به یکی شده بود تا بجای انتخاب یکنفر بیطرف -کسی از مهاجمان زخم خورده انتخاب شود؟

علي: گمان نمی کنم... نه

نامدار: متشکرم

فروهر: حالا ما يك شاهد داریم. سعد بن معاذ حکم این ماجرا و رییس قبیله اوس. سعد شاهدهي است که آقای راد اورا احضار کرده است و از اوسوال خواهد شد.

يك مامور سعد بن معاذ را از دست راست وارد مي كند و اورا به جایگاه شهود مي برد. سعد لباس عادي بر تن دارد و با خشم به اعضاي هیات نگاه مي كند.

فروهر: جناب سعد بن معاذ به خدا سوگند مي خوري که در شهادتي که به هیات مي دهی حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی؟

سعد: سوگند می خورم. (می نشیند)

رییس: اول چند سوال درباره سابقه خودتان. چه مدارجی را طی نموده اید؟

سعد: از بزرگان اعراب بوده ام. رییس قبیله اوس. و حکم در غایله بنی قریظه.

رییس: چند بار به حکمیت پرداخته اید؟

سعد: در میان قوم خودم بارها و در میان دیگر اقوام هم گاهی.

رییس: حکمیت چه خصوصیتی طلب می کرد؟

سعد: مردمداری. اقتدار. قدرت و آگاهی از شرایط روز.

رییس: و بی طرفی؟

سعد : نه الزاما.....لزم حکمیت اکثرا از روی ناچاری طرفین و به امید شرایط و حکم اندکی مساعدتر بود.
رییس: می توانید ماجرای حکمیت بنی قریظه را برای ما نقل کنید؟
سعد: آنزمان در بستر بیماری بودم. در انتهای محاصره بنی قریظه و زمانی که دست آنها از هر جا کوتاه شده بود حکمیت را میان سپاه محمد و قبیله بنی قریظه پذیرفتم.
رییس: اینکار شگرد خاصی طلب می کرد؟
سعد: شاید.....اگر شگرد خاصی طلب کند ..احتمالا بنده این شگرد را داشته ام. بنده از وضع و ذهنیات دو طرف دعوا مطلع بودم و می دانستم چگونه حکم کنم که صلاح در آن باشد.
رییس: تشخیص مصلحت کار؟
سعد: بله.

گورانی: آقای رییس ممکن است بنده برای ثبت در پرونده بیرسم که شغل اصلی جناب سعد چه بوده است؟
سعد: جنگاور و بازرگان. **(می خندد)** از یک خاندان بزرگ و قدرتمند عرب.
نامدار: آقای رییس ممکن است از جناب سعد بیرسم که آیا به میل خودشان برای ادای شهادت به اینجا آمده اند؟
رییس: جناب سعد؟
سعد: بله.

راد: جناب سعد مایلیم از شما بیرسم که چه اتفاق خاصی حکمیت را به شما واگذار کرد؟
سعد: چه عرض کنم..... شاید در نظر آنها **(لبخند می زند)** میان آنهمه جنگاور خونخوار آماده دریدن.. شاید طبق آشنایی های دیرین کاری و قومی من را مناسبتر می شناختند. دشواری کار و به تنگنا رسیدن مردم محاصره شده بنی قریظه و احتمالا لزوم یکسره شدن و تعیین تکلیف این غایله که منم بدان معتقد بودم و البته دست تقدیر سرنوشت بخت برگشتگان بنی قریظه را در بند حکمیت من قرار داده بود.
راد: این چگونه حکمیتی بود که شما معتقد به یکسره شدن کار آنها بودید؟
سعد: حکم من از احکام خود یهود هم بود و طبق قانون تورات عمل می کند. **(از کتاب می خواند)** در تورات، کتاب تثنیه، باب بیستم دستور ۱۳ و ۱۴ آمده است: «چون به شهری نزدیک آیی تا با آنان جنگ نمایی، آنها را برای صلح ندا کن و اگر تو را جواب صلح بدهد و دروازه ها را برای تو بگشاید آنگاه تمام قومی که در آن یافت شوند به تو جزیه دهند و تو را خدمت بنمایند. و اگر با تو صلح نکرده و جنگ نمایند پس آن را محاصره کن و چون یهوه خدایت آن را بر دست تو بسپارد جمیع مردانشان را به دم شمشیر بکش، لیکن زنان و اصحاب و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمت اش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور.» در ماجرای بنی قریظه نیز طبق قوانین و معیارهای خود یهودیان عمل شده است.
راد: چگونه تشخیص دادید که این حکم در آن شرایط و روزگار حق است.....دقیقا عین حکم چه بود؟
سعد: حکم من این بود: همه مردانشان را بکشید. زنان و فرزندانسان را به اسارت ببرید و اموالشان را هم به غنیمت ببرید.

راد: این حکم را ببنتهایی صادر کردید؟
سعد: بله.

راد: الان فکر نمی کنید که صدور این حکم و سختگیری مندرج در آن یه شما بنوعی القا شده بود ؟
سعد: نه. با وجود آنکه بشکلی آشکار پس از آزار واذیت مردم مدینه توسط بنی قریظه این حکم بشدت مورد درخواست عامه مردم بود و کسی نیز از بیان این خواست ممانعت نمی کرد ولی فکر نمی کنم در حکمیت من تاثیری گذاشته بود. من از فرمان کتاب مقدس خودشان و رعایت مصلحت طرف مقابلشان پیروی کردم.
راد: جناب سعد شما بعد از صدور حکم چه اقدامی کردید؟
سعد: برای پیشگیری از بروز آشوبهای احتمالی توصیه کردم که هر چه سریعتر کار این قوم را یکسره کنند. سرعت عملشان قابل تحسین بود.
راد: چرا به این سرعت؟

سعد: لازم بود. خطر آشوب و آسیب از کسانی که آب از سرشان گذشته.. جدی بودو حکم هم که صادر شده بود.

راد: هیچکس تقاضای بازنگری نکرد؟

سعد: اینجور قضاوت برگشت ناپذیر است. بزرگان آنها بشدت معترض بودند اما درخواست من.. تنها اجرای سریع حکم و ختم غایله بود.. همین

راد: هیچ شک نکردید؟

سعد: نه.. قبل از صدور حکم از خدای خود خواستم که یاریم کند تا حکم درست را صادر کنم. شک معنا نداشت.

کسری: جناب سعد.. بنده خیلی خوشوقتم از اینکه بالاخره موفق به زیارت جنابعالی شدم و می توانم با شما صحبت کنم.

سعد: منم خوشوقتم.

کسری: اختیار دارید... برعکس... شما امروز از جالبترین قضات تاریخ هستید... **(می خندد)** بنده قصد ندارم زیاد مصدع اوقات گرانبهای شما بشوم اما.....

سعد: هیچ اشکالی ندارد.

کسری: جناب سعدشما در میانه راز و نیازتان قبل از صدور حکم .. هیچ به این فکر نیفتادید که ممکن است دست کم بیگناهایی که نه در جنگ و نه در فتنه گری دستی نداشته اند در میان این افراد باشند؟

سعد: بله.. همیشه این امکان هست.. اما در آن وضعیت مصلحت کار مهمتر بود و کاری نمیشد کرد.

کسری: بله.. خوب بعضی اشخاص هستند که عقیده دارند که گاه مصلحت ایجاب می کند که همه مخالفان را به یک چوب به مسلخ ببریم.. می شود درک کرد **(نیشخندی می زند)**

سعد: لزوم ختم فتنه انگیزی در اولویت بود.

کسری: این فتنه انگیزیها پایان گرفت؟

سعد: نه ولی در فتوحات آتی مان ترس ناشی از آن واقعه بسیار موثر بود و مانع از کشتار بسیاران دیگری شد که آنها هم به همان اندازه بیگناه بودند.

کسری: این فتوحات چگونه صورت گرفت؟

سعد: با پشتوانه ایمان الهی... گاه با صلح و گاه با جنگ.. اما ترس از این گونه رخدادها هم بسیار موثر بود.. انکار نمی شود کرد.

کسری: این عدالت بود؟

سعد: شاید نه کاملاً.. اما به مقاصد بزرگ در پیش می ارزید.. عین مصلحت بود.

کسری: البته مصلحت شما؟

سعد: مصلحت ما و دین ما.

کسری: فکر می کنی مقاصد بزرگ محقق شد؟

سعد: نه کاملاً.

کسری: ایراد کار کجا بود؟

سعد: نمی دانم.. شاید تزلزل و نبود قاطعیت های بعدی..

کسری: لطفا بفرمایید که اجرای اعدامها بر عهده چه کسانی بود؟

سعد: علی و زبیر.. اما باید دانست که آنها دخالتی در صدور حکم نداشتند و تنها مجری امر بودند.. همین.

کسری: البته مسلم است.. ما که به وفاداری بی قید و شرط آنها سو ظنی نداریم.. چنانکه به صحت کار خود جناب عالی هم سو ظن نداریم... **(می خندد و آقای رییس را نگاه می کند)** اینها هیچ معنایی ندارد آقای رییس! ما باید بدنبال حلقه مفقوده باشیم.. اینها مارا پیش نخواهد برد.

(سعد را نگاه می کند) متشکرم

سعد: بهر حال این جزیی نگرى شما بیفایده و ناکار است

قضات قدیم قضاوت را تا این حد پیچیده نمی کردند.

(نیشخند) قضاوت ساده تر از این حرفهاست.

نامدار: مصلحت بالاتر است یا عدالت؟

سعد: البته عدالت. اما هر نوع عدالت بر مبنای مصلحت امر می بایست باشد.

نامدار: اگر قضیه عکس می شد و آنان سواره بودند و تصمیم به چنین کاری می گرفتند و رعایت مصلحت را لزوم این امر عنوان می کردند. از دید شما پذیرفتنی بود؟ مصلحت از طرف چه کسی و تا کجا معتبر است؟ حد خود مصلحت را چه قانونی معین می کند؟

سعد: دقیق معین نمی توان کرد. حد معینی مخصوصا در موارد حساس نمی توان یافت. مورد بمورد می تواند تفاوت کند. احساس و تصمیم قاضی در آن هنگام معتبر است.

نامدار: فکر می کنید که این توضیح برای افراد زیر تیغ هم قانع کننده است؟

سعد: من بر این حس در مواقع لزوم تکیه کرده ام.

راد: جناب سعد پس شما منطق مقتدری که لزوم این کشتار را اثبات کند در اختیار ندارید؟

سعد: منطق ما قدرت ما بود و الزام حفظ آرمان بزرگمان.

راد: بهر حال شما معتقدید که در چنین موارد عمده ای نمی توان خط کشی دقیقی کرد اینطور نیست؟

سعد: بله. و گمان می کنم که تا در عمل در گیر اینگونه ماجراها نشوید. منطق کار را درک نخواهید کرد. شما از دور دست بر آتش دارید.

راد: هیچ کس از سپاه مدینه مخالف جدی این حکم نبود؟

سعد: نه... فکر نمی کنم... شاید اندک کسانی مخالف بودند اما در آن- شور جمعی چشمان خونریز- کسی جرات اظهار نظر پیدا نمی کرد و اگر هم بود من مطلع نشدم.

راد: پس در صدور این حکم پشتتان قرص بود؟

سعد: در میان اقوام بدوی صحرائشین کسی با رییس قوم مخالفت نمی کند.

راد: متشکرم. جناب سعد

رییس: (خطاب به وکلای علی) آقایان میل دارند از جناب سعد سوال کنند؟

سعاد: بله.....جناب سعد چه پیمانی میان شما و بنی قریظه منعقد بود؟

سعد: پیمان حسن همجواری. پیمانی قاطع و محکم.

سعاد: موضوع پیمان مذکور چه بود؟

سعد: که در کار یکدیگر و در کار بازرگانان و اهالی یکدیگر اخلاص نکنیم و الا جان و مالشان هدر است.

سعاد: یهودیهای بنی قریظه هم آنرا امضا کردند؟

سعد: بله.

سعاد: پیمان را شکستند؟

سعد: بله. در آن چندبار اخلاص کردند.

سعاد: در ماجراهای قبل و بعد از جنگ احزاب چطور؟

سعد: اطلاعات نظامی مرتبط با سپاه و استحکامات مدینه را از طریق جاسوسان خود به ائتلاف قریش می رساندند. در هنگامه ضعف ناشی از جنگ احزاب و در هنگامی که سپاهی در مدینه نبود نیز- دست کم- تصمیماتی برای حمله به مدینه داشتند.

راد: شما نیز در پیمانتان اخلاص نکردید؟

سعد: نه.....نه چندان

راد: شما جاسوسی آنها را نمی کردید؟ تصمیمی برای حمله به آنها نداشتید؟ دیگران را علیه آنان تحریک نمی

کردید؟ بعضی از سران و بزرگانشان را ترور نکردید؟

سعد: شاید.... بهر حال اینگونه اتفاقات هم رخ می داد.

سعاد: در این مدت موارد مذکور را به آنها اطلاع نمیدادید؟

سعد: بهر حال گوشزد می کردیم.

ساع: چه می گفتند؟

سعد: ابراز بی اطلاعی و بیگناهی می کردند.

ساع: با آنها مامشات نمی کردید؟

سعد: مامشات خیر. بر لزوم رعایت حسن همجواری تاکید می کردیم.

ساع: آیا شما عواقب سختی را بر نتایج مامشات با مردمان پیمان شکاف بنی قریظه احتمال نمی دادید؟

سعد: بله. امنیت مدینه در خطر بود. برای فتوحات بزرگتر باید از امنیت خانه مان مطمئن می شدیم.

ساع: آیا جز اینست که پیامبر حکم شما را حکم الهی دانست و تایید کرد... اینطور نیست؟

سعد: بله.

ساع: فکر می کنید که حکم صادره تان مرضی درگاه حق است؟

سعد: بله... از صمیم قلب. مطمئنم. تایید پیامبر هم بر این امر گواست.

ساع: من دیگر سوالی ندارم.

رییس: آقایان باز هم سوالی از جناب سعد دارند؟

کسری اشاره میکند.

رییس: آقای کسری

کسری:

من همیشه میل داشته ام در این باب نظر قاضی این حادثه را بشنوم. برای من جالب است. این موضوع کلی است. به

عقیده شما جناب سعد. تا چه حد امکان داشت تا در صدور این حکم ملایمت به خرج داد؟

سعد: امکان پذیر بود. انکار نمی کنم... اما گاهی ضربات سهمگین برای سد شکنی و تکان دادن دیگر معارضان

حیاتی است.

کسری: این ضربه می بایست بر سر بنی قریظه فرود آید؟

سعد: همه باید متوجه باشند که خشم آنروزهای ما خشم مقدس کارگرانی بود که هر مانعی را کنار میزنند تا بنایی

بزرگ را پی ریزی کنند. گاه برای دستیابی به اهداف بزرگ ناچاریم که چشمانمان را بر بعضی از اتفاقات ببندیم.

کسری: نمی دانم.. من که خوش نمی آید.... راستش شنیدن نظرت برایم دردناک بود.

رییس: باز هم سوالی هست؟ آقای توران

توران: بنظر شما آیا باز مانده اعتقادات جاهلی گذشته هم در شدت خشونت و تایید این اقدام نقشی بر عهده نداشت؟

سعد: بدون شک. هر چند شاید نه خیلی زیاد.

توران: آیا شما کعب بن اسد را رقیب یهودی نالایقی می دانستید؟

سعد: نخیر. کعب لایقترین مشاور یهودی بود که من تا آن زمان دیده بودم. اما در میان قوم خود برش لازم را نداشت و

در روزگار پر آشوب گوش بفرمانی يك امر حیاتی است.

توران: متشکرم.

فروهر: اگر سوال دیگری نیست.....-از اینکه زحمت کشیدید و برای کمک به ما به اینجا تشریف آوردید تشکر می

کنم.

سعد بر می خیزد و از اتاق بیرون می رود.

از جناب کعب خواهش کنید تشریف بیاورند.

يك مامور از اتاق بیرون می رود تا کعب را بیاورد.

راد: برای تکمیل پرونده جناب علي. از کي توجهات رسمي به این اتفاق جلب شد؟

علي: تا مدتها پس از این واقعه چندان صحبتی -حتی در میان قوم خود من- وجود نداشت... بنوعی فراموش شده

بود... و تا مدتها پس از آنهم حتی در تاریخنگاریهای رسمي و غیر رسمي هم نامی و یاد چندان از این اتفاق نبود تا

زمان نگارش سیره ابن هشام و تاریخ طبری که مدتها پس از آن بود و بعدتر هم بصورت پراکنده اشاراتی می شد.

راد: زمان نگارش تاریخ طبری کی بود؟

علی: دویست سیصد سال بعد .

راد: موضع آن چه بود؟

علی: موافق اما متزلزل...توجیه تراشیده بود.

راد: دیگران چطور؟

علی: گروهی از اساس این اتفاق را انکار می کردند...گروهی موافق جدی بودند و اکثریت سعی می کردند خاطراتش را از یادها ببرند...

راد: سعی بر از یادبردن آن دست و پا زدن بیهوده ای نبود؟

علی: من از این جنبه نگاه نمی کنم...تنها اجرای تکلیف برایم مهم بود و هست....همین.

راد: علت این تزلزل خاطره ها شك و تردید جدی شان نبود؟

علی: اهمیتی ندارد..

راد: بهیچوجه؟

علی: اصلا

راد: چرا؟

علی: لابد برایشان قابل فهم نبوده است.

ماموری که برای آوردن کعب رفته بود در را باز می کند و نگاه پرسنده ای به رییس می اندازد.

فروهر: جناب کعب هستند؟

مامور کعب را به جایگاه شهادت راهنمایی می کند.

جناب کعب آیا میل دارید به قید سوگند شهادت بدهید؟

کعب: بسته به نظر آقایان وکلا یا اعضای هیات است.

فروهر: شهود قبلی به قید سوگند شهادت داده اند.

کعب: در این صورت بنده هم از آنها پیروی می کنم.

فروهر: جناب کعب آیا به خدا سوگند می خوری که در شهادت خود حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی؟

کعب: سوگند می خورم.

فروهر: لطفا در جایگاه قرار بگیرید.جناب کعب..... مسئولیت شما در آنهنگام چه بود؟

کعب: مشاور عظمای یهودیان بنی قریظه.

فروهر: رهبر نظامی چطور؟

کعب: مشاور نظامی.

فروهر: سفیر حسن نیت هم..... اینطور نیست؟

کعب : در زمان صلح با دوام.. البته

فروهر: آقای گورانی می توانید از جناب کعب بعنوان شاهد سوال کنید.

گورانی: انعقاد پیمان حسن همجاری با مدینه را شما بر عهده داشتید؟

کعب: بله.اما تصمیم مشکلی بود.

گورانی: چطور؟

کعب: پیش بینی تغییراتی بزرگ در تراز قدرت در پیرامونمان لزوم عقد يك پیمان محافظ را با وجود شرایط احتمالی مندرج در آن ایجاب می کرد.....مساله مشکلی بود.

گورانی: تصمیمتان چه بود؟

کعب: سعی کردیم نهایت استفاده را از زمان بکنیمبرخورد اجتناب ناپذیر را عقب بیاندازیم و زمان بخریم.

گورانی: اجتناب ناپذیر؟

كعب: بله....نوبت ما هم فرا مي رسيد.

گوراني: چه نوبتي؟

كعب: نوبت زهر چشم گرفتن از ما.....همانطور كه به حساب تك تك ديگر قبيله هاي يهودي رسيدند.

گوراني: و شمادر اين ميان چه كرديد؟

كعب: اطلاعات جمع آوري كرديم....سعي كرديم در اين وضعيت متشنج متحد بالقوه بياييم و خود را آماده كنيم اما اوضاع بر وفق مراد پيش نرفت....

گوراني: اين اخلال در پيمان نبود؟

كعب: در كنار تغييرات بسيار كه در اطرافمان رخ مي داد و احتمال فراوان خطر با وجود نيروي تازه نفس خشمگين داغي كه در كنارمان بسرعت قدرت مي گرفت ومخالفي نمي پذيرفت هيچ نبود...

گوراني: نتيجه داد؟

كعب: نه...بر وفق مراد پيش نرفت...

گوراني: چرا؟

كعب: وزنه ها برابر نبود....وبعد هم ساكنان بني قريظه گوش بفرمان و متحد نبودند....

گوراني: چه اتفاقي افتاد؟

كعب: به ناچار جنگيديم...به ناچار حكم نامناسب انتخاب كرديم و در برادر دسيسه هاي بي پايان گروهي سرمست از پا در آمديم..به فجيعترين صورت ممكن.

گوراني : اکنون جناب علي به جهت اجراي حكم در باب مردمان بني قريظه در مظان اتهامات سنگين قرار دارد....نظرتان در اين خصوص چيست؟

كعب: يك كلام...يك جنايت دهشتناك بود....همين

گوراني: آيا خودداري جناب علي جاننش را به خطر نمي انداخت؟

كعب: نه. اصلا...مقام بالايي داشت...ولي مي دانم هيچ مخالفتي نكرد....يك شور جمعي بود.....ميهماني خونريزان معتقد.....جشن خون

گوراني: ونه اقدامي براي رفع فتنه انگيزي فتنه انگيزان يهودي بني قريظه؟

كعب: اينها توهमत و توجيهات بيهوده است.....ما تنها به لزوم تعادل قدرت و حفظ نفس خود اقدام مي كرديم كه طبيعي بود....و حتي اگر هم فتنه اي در كار بود كه نبودچه نيازي به دريائي خون بيگناهان

گوراني: الزام اجراي تكاليف محوله يك سرباز هم توجيه است؟

كعب: حتما....انسانيت توجيه نمي پذيرد....

گوراني: آنها انسان نبودند؟

كعب: ضجه آنهمه كودك و زن و مرد بر دلشان اثر نمي گذاشت...نه ...اينها سفاكي پايان ناپذير و بيدرمانی است....بر دلش اثر نگذاشت؟هشتصد نفر اسير زير تيغ.....يك قساوت مطلق.

گوراني: حتي اگر حكمي منطبق بر متن كتاب مقدس يهوديان باشد؟

كعب: حتي اگر بر آن اساس باشد كه نبود.....هزاران سال است كه متون مقدس يهود در ريزترين جزييات هم تفسير و باز هم تفسير می شوند و در تعيين دقيق مصاديق و جزييات ميان خود علمای بزرگ يهود ترديد است

(نگاهي به رييس مي كند).....بله...هميشه مي توان براي تفسير جنايت خود بهانه هايي يافت...هميشه همينطور بوده..

كسري: اين عجيب نيست؟

كعب: از جناب سعد بپرسيد.

كسري: سعد بن معاذ در اينجا شهادت داده است كه به عقیده ایشان علت اوليه پيمان شكني شما بوده است؟

كعب: حتي در صورت محال صحت....عقايد ایشان باشدت اعمال اجرا شده هيچ تناسبی داشت؟ اينجور حرفها همه باد هواست.

کسري: اگر شما در آنهنگام سواره بوديد و پيروز در خصوص اسراي خود چنين تصميمي مي گرفتيد؟
کعب: به حکم همان موازيني که بيان کردم ..خير...ما نه قصد کشورگشايي داشتيم نه روياي بزرگي در سر و نه مقاصد خاصي در پيش رو...هدف ما حفظ توازن بود....همين

گوراني: متشکرم جناب کعب

فروهر: آقاي راد شما ميل داريد از آقاي کعب سوال کنيد؟

راد: آقاي نامدار سوال خواهند کرد.

نامدار: جناب کعب..هيچگاه شرايط روزگار توجيه گر چنين وقايي مي توانند باشند؟

کعب: پذيرش الزام شرايط روزگار در چنين مواردی بشدت براي غريبنده..من ميل ندارم درباره احتمال چنين چيزي حتي بحث کنم.

نامدار: اجتناب پذير بود؟

کعب:(**سرش را تکان مي دهد**) بله..بله

ساعده: اجتناب پذيري اين رويداد و لزوم اطمینان از امنيت پيراموني براي فتح روياهاي بزرگ با هم منافات نداشت؟

کعب: آقاي ساعده اگر کسي عميقا در نهان وجودش قساوت خانه نکرده باشد هيچگاه و به هيچ دليلي راضي به صدور و اجراي چنين حکمي نخواهد گشت.مردمان بيچاره گروگان روياهاي هيچ کس نيستند.(**با عصبانيت**) يعني هيچ حد و مرزي وجود ندارد؟

ساعده: شما به سوال من جواب نداديد.

کعب: خير.حتما مي شد بدون اعدام دسته جمعي هم امنيت را حفظ کرد.

ساعده: اينگونه احتمال خطر کاملا برطرف مي شد؟

کعب: هر چيزي حدي دارد آقاي ساعده

ساعده: من حرف شما را نمي فهمم

کعب: بدا به حال شما

فروهر: آقاي ساعده من پيشنهاد مي کنم که اين مطلب را مختومه کنيم.

ساعده: اسم ابو لبابه براي شما آشناست؟

کعب: بله

ساعده: اين شخص که بود؟

کعب: يکي از مردمان با وجدان مدينه که خبرسرنوشت خونبارمان را زودتر به ما رساند..

ساعده: جاسوس شما بود؟

کعب: نخير...تنها در روز آخر قبل از تسليم شدنمان که سفير سپاه مدينه در ميان ما بود... در ميانه صحبت با ما با حرکت دست بر گردنش به ما نشان داد که پس از تسليم چه عاقبتی خواهيم داشت.همين..... قبل از حکميت و قبل از صدور ادعاي وحی.....می بينيد؟

ساعده: لطفا جواب خودتان را به سوال من محدود کنيد.

کعب: اما من حق دارم جمله ام را تمام کنم.....

ساعده: براساس مفاد پيمان حقي براي جمع آوري اطلاعات داشتيد؟

کعب: جواب اين سوال را قبلا داده ام.

ساعده: نمي خواهيد که مسووليت نفوذتان را بر عهده بگيريد؟

کعب: هر طور ميل شماست.

ساعده: من ميل دارم اين سوال من را جواب بدهيد.

کعب: ما کاري را که مي بايست مي کرديم..... اوضاع پر آشوب و نفوذ جاسوسان مدينه در ميان ما جواني مناسب را طلب مي کرد.

نامدار: شما ابولبابه را از جاسوسان خود مي دانستيد؟

كعب: نخير. تنها خبر مرگمان را زودتر اعلام كرد.

راد: آن خبر بكارتان آمد؟

كعب: نه... تنها تسليم شدنمان را عقب انداختيم.

راد: انتخاب حكم مورد رضايت شما بود؟

كعب: رضايت از انتخاب حكم از ميان به خون تشنگان خود؟ هرگز..... ناچار بوديم

راد: اين ناگزيري را نمي توانم درك كنم.

كعب: بله... درك كردني نيست مگر هنگامي كه شمشير آخته اي بر گردنتان باشد كه به هر طناب پوسيده اي چنگ خواهيد انداخت.

راد: مجبور تان كردند؟

كعب: ميان گزينه هاي بد و بدتر قرارمان دادند.

راد: احتمال تباني نمي داديد؟

كعب جواب نمي دهد و با حالي عصباني مي خندد.

راد: جناب كعب دارم از شما سوال مي كنم.

كعب: مي دانم و جواب شما را نمي دهم..... **(با دست سرش را مي گيرد)**.. اينها ديگر معني ندارد..... ضجه ها مدتهاست در سرم طنين اندازست... شقيقه هايم مي كويند.

راد: آقاي رييس.....

كعب: ديگر چيزي اهميت ندارد.

ساعد: جناب كعب شما اينجا گفتيد كه اين ماجرا اجتناب پذير بود... دليلتان چه بود؟

كعب: ضعف آن مقطع ما و قدرت آنها... و نيز سابقه منازعات با ديگر اقوام يهود و توافقات با آنان..... و نيز احتمال وجود يك جو انسانيت....

نامدار: سعد بن معاذ معتقد بود كه ميبايست كار شما يكسره گردد چرا؟

كعب: از خود ايشان پرسيد

نامدار: نظر شما چيست؟

كعب: تنفر ديرين قومي قبيله اي راهي براي تخليه پيدا كرده بود.... لا بد

نامدار: پس از انتخاب حكم احتمال صدور چنين حكمي را مي داديد؟

كعب: خير

نامدار: چرا؟

كعب: با تمام اينها.... اينچنين كينه اي را پيش بيني نمي كرديم.

نامدار: اما آنها كار خود را داراي تاييديه الهي مي دانستند؟

كعب: بسيار اني چنين توهمي داشته اند.

ساعد: چنين جوابي مرا به شك مي اندازد.

كعب: **(خودداريش را از دست مي دهد)**.... سوالي هم كه اين جوان طرح كرد مرا به شك انداخت كه در اينجا غرض

كشف حقيقت باشد! من از اين جنوني كه به چنين صحبتي مي انجامد بي اندازه نگرانم!

ساعد: شما فكر مي كنيد كه چنين ايده اي نمونه جنون است؟

كعب: من فكر مي كنم.....

ساعد: بله يا نه؟

كعب: من حاضر نيستم بله يا نه جواب بدهم. اگر شما به اين طريق ادامه دهيد.....

ساعد: خوب چه مي شود؟

كعب: **(خودداريش را دوباره بدست مي آورد)** هيچ.....

ساعده: بسیار خوب؟

کعب: من فکر می‌کنم جنون دیرین ناشی از رویاهای بزرگ برای همه بسیار گران تمام شده است. موازین انسانی و خوب را بر اثر ترس و تعصب و تنفر کنار می‌گذارند در قالب رویایی بزرگ.... کاری که بر سر ما آمد... کاری که بسیاری پیشترها کرده‌اند و بعدها هم..... نه.... رفتار انسان بر اثر گذشت زمان هم تغییری نکرده....

ساعده: پس حقیقت دارد که شما این تحقیقات را نمونه.....

کعب: دیگر چندان تفاوتی نمی‌کند. مرده‌ها از گور بر نخواهند خاست.

راد: آوای دوردست کشتگان عدالت را طلب نمی‌کند؟

کعب: دیگر نمی‌دانم.

نامدار: هیچ تنشج و آشوب بزرگی پس از صدور حکم رخ نداد؟

کعب: بله اما چنگالهایشان را در تنمان فروبرده بودند.. اسیر بودیم و بی اختیار در انتظار لحظه نهایی. انتظار صفر شمشیر این مرد.

نامدار: متشکرم

فروهر: سوال دیگری نیست؟ آقای توران

توران: کینه‌های دیرین نقشی نداشت؟

کعب: بسیار

کعب: همچنین گفتارهای پر بغض یقاتلون... تقاتلون. با چاشنی. خشم و تهدید

توران: هیچ مخالفتی از آن سو ندیدید؟

کعب: خیر.... خشم مندرج در آن چشمان خونریز بیشتر و بیشتر طلب می‌کرد..... هر اس انگیز بود.

توران: متشکرم.

فروهر: خیلی متشکر... جناب کعب

کعب از اتاق بیرون می‌رود.

جلسه امروز به عنوان تنفس ختم می‌شود. از آقای راد و آقای گورانی خواهش می‌کنم اسامی شهود بعدیشان را به بنده لطف کنند.

پرده دوم

صحنه اول

صحنه مثل سابق باز است. فیلم های مستند زیر روی پرده می افتد و گفتار زیر همراه آن خوانده می شود.

فیلم

نمایش پیاپی جنگها در روزگاران کهن که پوشش طرف مقابل در هر نوبت به شکلی دیگر در می آید و پشت سر هم عبور می کنند. صفوف اسیران ایستاده در بند در میانه نمایش. خون که باز هم چون آغازین صحنه بر پرده پاشیده می شود و اندک اندک پرده را یکپارچه خون می کند.

گفتار

جنگهای پیاپی. اسیران بسیار. بارش خون بر خاک. برتن. بر همه چیز. اعدامهای بیشتر. ترورهای بیشتر و آرمان های بزرگ پیش رو.

فیلم

سالها بعد.. مردان امروزی در صفوف مرتب. هیجان زده. با چشمانی به فراخی گشاده. حیرت زده و شادمان. با مشت های گره کرده. فریاد می زنند: صحیح است..... صحیح است.... مردی بر فراز ایستاده با چشمانی خشمگین. دست تکان می دهد و آنها را نگاه می کند.

گفتار

"یوم الله واقعی روزی است که امیرالمومنین علیه سلام شمشیرش را کشید و خوارج را از اول تا به آخر درو کرد و تا به آخر کشت. ایام الله روزهایی است که خداوند تبارک و تعالی یک زلزله ای وارد میکند، یک سیلی را وارد میکند، یک طوفانی وارد میکند، به این مردم شلاق میزند که آدم بشوید. امیرالمومنین اگر بنا بود مسامحه کند شمشیر نمیکشید تا ۷۰۰ نفر را یکدفعه بکشد. در حبسهای ما هم بیشتر این اشخاص هستند که مفسدند. اگر ما اینها را نکشیم هر یکیشان که بیرون برود آدم میکشد. اصلاً آدم نمیشوند اینها...."

"شما آقایان علما چرا فقط سراغ احکام نماز و روزه میروید؟ چرا هی آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟ قرآن میگوید بکشید، بزنید و حبس کنید. چرا فقط شما همانطرفش را گرفته اید که صحبت از رحمت میکند؟ رحمت مخالفت با خدا است... محراب یعنی محل حرب یعنی مکان جنگ. از محراب ها باید جنگ پیدا شود. چنانکه بیشتر جنگهای اسلام از محراب ها پیدا می شد. پیغمبر شمشیر داشت تا آدم بکشد. انمه ما همگی جندی نظامی بودند. همگی جنگی بودند. شمشیر میکشیدند آدم می کشتند... ما خلیفه میخواستیم که دست ببرد و حد بزند و رجم کند."

"همانطور که رسول الله دست میبرد، حد میزد، رجم میکرد و همانطور که یهود بنی قریظه را چون جماعتی ناراضی بودند قتل عام کرد. اگر رسول الله فرمان داد که فلان محل را بگیرد، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را از بین ببرید، حکم به عدل نموده است... زندگی بشر را با قصاص تامین کرد، زیرا حیات توده زیر این قتل قصاصی خوابیده است. با چند سال زندان کار درست نمیشود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید."

پرده سینما بسته می شود.

اعضای هیات و وکلای طرفین در جای خود قرار می گیرند. علی در جایگاه شهود است. رییس هیات جلو می آید و کنار چراغهای جلوی صحنه می ایستد.

رییس: من می ترسیدم که این اتفاق بیفتد و افتاد. رسانه ها نامه هیات و جواب علی را منتشر کرده اند. این نامه ها را وکلای هیات بررسی منتشر کرده اند تا تحریکات ضد هیات را خنثی کرده باشند. حالا قضیه علی نقل همه مجالس است.

رییس با حرکتی حاکی از تسلیم به جای خود بر می گردد.
صداهایی از بلندگو شنیده می شود که تیتراهای زیر را می خواند. همراه صدا. چهار عکس از علی روی پرده می افتد که با هم قویا فرق دارند و حالت هر کدام مطابق تیتری است که خوانده می شود.
صدای بلندگو:

جانفشان اهداف بزرگ. مطیع محض ولی امر
عکس.

شهیدی با شمشیر آخته بر خطاکاران و پیمان شکنان.
عکس.

جنایتکاران توجیه می کنند.
عکس.

بیگناهان در مسلخ. او اعتراف می کند.
عکس.

پایان نمایش عکس.

صحنه دوم

راد: جناب علي حالا ميل داريم درباره مسووليت شما در قبال عواقب بعدی اين مساله بحث كنيم.

علي: بسيار خوب.

راد: در ابتدا اساسا فكر می كنيد كه مسووليتی از عواقب اين ماجرا كه سالها بعد با الهام از اين واقعه ممكن است رخ داده باشند بر عهده شما خواهد بود؟

علي: خوب يا بد؟

راد: هردو.

علي: بهر حال هردو از حيطه اختيار من خارجند.

راد: بسيارانی از پيروانتان از اقدام شما نتايج مشابهی گرفته اند و كشتارهای بسياری صورت گرفته است.

علي: ممكن است.

راد: من در نامه هيات قسمت آخر صفحه شش خوانده ام كه شما غالبا مخالفتهايی بروز داده ايد نسبت به نوع اقدامات تحت لوای كار مثالی شما. اينطور است؟

علي: تا حدی

راد: تا چه حد جناب علي صحيح و تا چه حد صحيح نيست؟

علي: من اينرا در نامه جوابيه ام روشن كرده ام.

راد: من ميل دارم كه باز هم روشنتر شوم.

علي: بفرماييد

راد: من در اينجا گزارشی دارم از شورای مشورتی كه شما عضو برجسته اش بوديد. تاريخ گزارش مربوط به چند سال بعد از اين مساله است. و در جواب اين سوال تهيه شده كه تا چه حد با مردمان سرزمينهای تازه فتح شده می توان خشونت كرد. اين گزارش را بخاطر داريد؟

يك نسخه از گزارش را به علي می دهد.

علي: گزارش مشاوره خود من نوشتمش.

راد: در اين گزارش گفته شده است كه -آقای نامدار لطفا.....

نامدار: دربخشی از اين گزارش تأكيد شده است كه: "ما همه اميدواريم كه از خشونت های بسيار بيشتر بتوان احترام كرد."

راد: (نیشخندی می زند) جناب علي آیا معنی اين مطلب اين نيست كه شما علی رغم احتمال پيروزی سريعتر با اين گونه ازار - مخالف كشتارهای بيشتر شده بوديد؟

علي: نه الزاما. اول كه من عضو برجسته آن شورا بودم و نه تنها پيشنهاد دهنده آن.

دوم بهر حال مخالفتهايی پيرامون اقدامات آغازين ما وجود داشت كه حتی در آن هيات هم بروز داشت.

سوم خشونت ياد شده در گزارش تنها كشتار نبود و شكل های بسياری را مد نظر داشت.

و اينكه اقدامات سخت ما باعث بروز سرسختيهای بسياری در بازمانده ها و دشمنان جديد مان شده بود و نيز بهر حال تا حدود زیادی تثبيت شده بوديم.

راد: اين واكنش با تصميمات ديرپنتان هماهنگ بود؟

علي: بله. تنها شكلها عوض می شوند و گر نه لزوم اجرای تكاليف در هرحالی يكسان است. يكجور تقيه در موضع قدرت..... كه بسيار هم موثر بود.

راد: از لحاظ نظامی هم در موضع برتر بوديد؟

علي: بله.

راد: اين دلیلی بر پيشگيري از وقوع اتفاقات مشابه بود؟

علي: ما تنها به تکلیف عمل می کردیم و پیشگیری معنایی جز اقتضای زمان برایمان نداشت.

راد: هیچ معنایی؟

علي: به نظر من عاقلانه تر این بود که از ضربات سخت و کارا گاه گاه بهره برده شود تا کارا باقی بماند.

راد: من درست ریز قضیه را الان ندارم. اما فکر می کنم که از این نوع اتفاقات در اندازه های گوناگون چندین باری رخ داده بود درست است؟

علي: بله.

راد: پس اغراق نیست که گفته شود خشونت نامحدود - دست کم یکی از راهبردهای اساسی پیشریتان بوده است؟

علي: بهر حال اینها گاهی مفید واقع می شد اما تکرار آن - هم از اثرگذاری می کاست و هم طرف مقابل را جری می کرد.

راد: از همان ابتدا که سردار سپاه شدید در استفاده از این چنین راهبردهایی هیچ تردید می داشتید؟

علي: در ابتدا؟ نه. تردیدهای من بعدها پیدا شد.

راد: کی؟ تنها تردید یا تردید اخلاقی هم پیدا کردید؟

علي: اجازه بدهید کلمه "اخلاقی" را از صحبت خارج کنیم چون باعث خلط مبحث می شود.

راد: چرا؟

علي: اخلاق در خدمت هدف متعالی ما بود.

راد: بسیار خوب... چه وقت تردید پیدا کردید؟

علي: وقتی که در بعضی از نبردهای بعدی مقاومت شدید تری را در پیش رو دیدیم.

راد: پس از بنی قریظه؟

علي: بله.

راد: شما در اینجا شهادت می دهید که تردیدهای شما تنها نظامی و در ارتباط با کارایی صرف بوده است. درست است؟

علي: بله و گفتم که اتخاذ تصمیم با من نبود.

راد: من نگفتم با شما بود. شما فقط هدفها را انتخاب می کردید و راهبرد نظامی ارایه می دادید و همین...

بعد از پایان کار ناراحتی اخلاقی پیدا نمی کردید؟

علي: بله. بهر حال نمی توان اثر روحی اش را انکار کرد.

راد: علي آیا همین ناراحتی های روحی نبود که باعث شد تا حدودی از تکرار شمار چنین اتفاقاتی خودداری کنید؟

علي: نه الزاما. قطع نظر از ناراحتی و تردید. تنها فرمان مهم بود و بس. این واقعیت است. البته من نمی گویم واقعیت ملایمی است.

راد: شما در ترور بعضی از یهودیان و بعضی از دیگر اقوام دست داشته اید؟

علي: در عمل خیر.

راد: در این باره کمکی نکردید؟

علي: من به عنوان مشاور کمک کردم.

راد: ممکن است یک مثال برای ما بزنید؟

علي: در ماجرای ابو رافع از بنی نضیر یا عصما شاعر هجا گوی خوش سخن. یا سفیان بن خالد از بنی لیحان.

راد: پیشنهاد دهنده که بود؟

علي: بیشتر خود پیامبر. دیگران هم - البته - سهمی داشتند.

راد: شما هیچگاه در عمل درگیر ترورها نشدید؟

علي: نه.

راد: چرا؟

علي: من کارهای دیگری داشتم....سهم من در این زمینه قابل چشم پوشی است.
نامدار: (**سندی** را از پرونده هایش بیرون می کشد) در کشتن شاعری به نام حوبرث بن تقیه یا نصر بن حارث چطور؟

علي: ترور یا اعدام؟

نامدار: ترکیبی از هر دو

علي: بله درست است....یک مطلب جزیی است....فراموش کرده بودم.

راد: شما از مشوقان اینگونه اقدامات نبوده اید؟

علي: امکان دارد.

راد: که از برنامه ریزان اصلی این ترورها بوده باشید؟

علي: که من از پیشنهاد دهندگان پر نفوذ بوده باشم...بهر حال ضربات ما کارا و هراس انگیز بودند

راد: ولی شما بعدها-دست کم تا مدتی- از دخالت در اینگونه کارها خودداری ورزیدید؟

علي: بله.

راد: جناب علي گمان نمی کنید که اگر باز آستین بالا می زدید و تصدی اینگونه کارها را برعهده می گرفتید بسیار موثرتر بود؟

علي: شاید من چنین عقیده ای نداشتم.

راد: شما عقیده به چه چیزی نداشتید؟

علي: من عقیده نداشتم که باز هم مشاوره و اجرای این کارها را خود برعهده بگیرم. من دیگر برای این کارها مناسب نبودم.

راد: جناب علي سوال من این نبود.

علي: من خیال می کنم همین بود.

راد: شما دیگر عقیده نداشتید که ترورهای سیاسی، مذهبی، قومی در پیشبرد کارتان موثر است؟

علي: من همیشه ترور را چیز وحشتناکی دانسته ام و در اساس عقیده داشتم که نبودش بهتر از وجودش است. اما زمانی که ایجاب می کرد آنرا تایید می کردم.

راد: به چه صورت؟

علي: غالبا مشاوره.

راد: به صورت دیگر چطور؟

علي: اجرای معدودی را هم خودم برعهده داشتم.

راد: پس بعدها چرا همکاریتان را در این قبیل امور کاهش دادید؟

علي: بخاطر مشکلات سیاسی داخلی و عدم لزوم شدت عمل بالا در هنگام تثبیت حکومت.

راد: جناب علي شما نسبت به اجرای اینگونه برنامه ها اشتیاق داشتید؟

علي: من نسبت به اثرات خیره کننده اش اشتیاق داشتم.

راد: شما عقیده داشتید که ترورهای خشونت بار و بهنگام خیره کننده و جالب هستند. -واژ طرف دیگر اعتقاد داشتید که نفس کار وحشتناک است. اینطور نیست؟

علي: بله گمان می کنم. این تقصیر سربازان نیست که برای پیشبرد افکار درخشان پیرامونشان دست به خشونت می زنند. تا وقتی که اوضاع از این قرار است انسان می تواند نسبت به اثرات یک امری اشتیاق داشته باشد و در عین حال بعنوان یک انسان از آن وحشت داشته باشد.

فروهر: جناب علي به نظر شما این دوگانگی حاکی از تقسیم شدن وفاداری نیست؟

علي: تقسیم بین چه کسانی؟

فروهر: وفاداری به آرمان فرضی-وفاداری به انسانیت

علي: بگذارید فکر کنم.....من میل دارم مساله را به اینصورت در آورم: با وجود تعارضات ظاهری اما اینها دوروی یک سکه اند.

رییس: بهر حال نقطه انتخاب وجود ندارد؟ اگر شما با چنین تعارضی روبرو شوید که مسلماً بارها شده اید..در این صورت برای کدام وفاداری رجحان قایل می شوید؟

علي: من گمان می کنم که در همه موارد وفاداری کامل نسبت به هدفم داشته ام بدون آنکه از ناراحتی و تردید احتمالی خودم کاسته باشم.

راد: شما می خواهید بگویید صحیح است که انسان در همه موارد وفاداری کامل نسبت به اهداف داشته باشد؟
علي: در مورد هر هدفی خیر

راد: آیا این در مورد اهداف آن روزگار شما صدق می کند؟
علي: بله.

راد: به قاعده منظورتان اینست که بعد از تصمیم های اولیه رهبر عالیتان از آنها فعالانه حمایت و اطاعت می کردید؟

علي: بله. هرچند ناراحتی و تردیدهای من سر جای خودشان باقی بودند و حالا هم بعد از طی اینهمه سال بسیار افزایش یافته اند .

راد سندی را از پرونده بیرون می کشد.

راد: ولی شما در یک گفتگو می گوئید که-آقای نامدار برای ما می خوانند.....

ورقه کاغذ را به نامدار می دهد و یک نسخه هم روی میز رییس می گذارد.

نامدار: نقل می کنم: "تاریخ قدیم از تنازعات قبایل و نژادها و ملل حکایت می کند. از نابودی گروهی بدست گروه دیگر. اما در نظر انسان ناشناخته امروز انگار این احتمال وجود دارد که با انواع اینگونه بهانه جوییها تمامی بشریت به دست بشر محو شود."

راد: جناب علي آیا این نظر امروز شما ست؟

علي: این با آن قضایا ارتباطی ندارد. وقتی که من گفتگو را کردم از نظر دیگران معترض بیان کردم و در زمان ختم رسالت الهی.

نامدار: زمان این گفتگو کی بود؟

علي: همان زمانی بود که عده ای داشتند به طور جدی بحث از جنگ برای جلوگیری از جنگ های بزرگتر می کردند.

راد: شما هم در این باره بحث کردید؟

علي: از ما پرسیدند که عقیده خودمان را درباره یک مساله بیان کنیم و ما در آنروز به نتایج منفی رسیدیم.

توران: جناب علي اگر از نقطه نظر نظامی نتایج قضیه رضایت بخش می بود آیا شما مجوز آنرا صادر می کردید؟

علي: در زمان مناسب...بله...اما از جهت نظامی هم احتمالاً زمان استفاده کارا به پایان رسیده است .

راد: جناب علي در گزارش شورای مشورتی در زمان خودتان که خود شما نوشتید آیا به صراحت نگفتید

که.....نقل می کنم: "ما عقایدمان را بر شمشیر هایمان حمل می کنیم" منظور شما چه بود؟

علي: گمان می کنم که منظور ما-منظور من- استفاده در صورت لزوم بود.

راد: وقتی که در موارد متعددی این ماجرا از حد لزوم گذشت واکنش شما چه بود؟

علي: اعتراض کردم. البته پس از حیات پیامبر.

راد: تا چه حد؟

علي: تا حد برش حرفم

راد: برش حرف شما چقدر بود؟

علي: در برابر پیامبر هیچ سکوت اختیار می کردم ولی در شورای مشورتی بارها تا حد استعفا پیش رفتم.

راد: استعفا کردید؟

علي: البته من گمان می کنم وقتی که در یک امر مهم بر خلاف نظر آدم دستور داده می شود آدم باید نتایج قضیه را تحمل کند.

راد: هر نتیجه ای را؟

علي: بهر حال نظر من برخلاف اکثر نظرات مشابه بود.

راد: این سیاست يك بام و دو هوا نیست؟

علي: خیر

راد: پس می توان گفت که در موارد بعدی شما مخالف جدي این کار بودید؟

علي: "مخالف" قدری تند است. من موافق به تعویق انداختن اینجور کارها تا زمان ضرورت بودم.

راد: چرا؟

علي: چونکه مسلما امید ما را به حل کم در دستر تر غایله ها به باد می داد. به خصوص که بهر حال چند باری شدت عمل ما را در یاد داشتند و فعلا همین کافی بود.

راد: ولی برغم توصیه های شما -در مواردی- نمونه های مشابهی بکار گرفته شد؟

علي: بله.

راد: اگر به اصطلاح رسانه ها بخواهیم از پدری برای ابداع این شکل شدت عمل اسم ببرند. شما چه کسی را

پیشنهاد خواهید کرد؟

علي: نمی دانم. اهمیتی برایم ندارد.

راد: خود شما ادعایی نسبت به این لقب ندارید؟

علي: نخیر.

راد: متشکرم. جناب علي

رییس: آقایان سوال دیگری از جناب علي ندارند؟..... آقای توران.

توران: جناب علي من فقط یک سوال دارم... وقتی که فلان قوم و ملت مستقر سالها با ثبات و توازن نسبی در آیین و ملت خود زیسته اند -آیا شما منکر حق آن قوم و آیین هستید که برای حفظ استقلال و توازن به نحوی که می طلبد عمل کند؟

علي: چنین حقی مورد تردید است وقتی که آیین درخشان دیگری شکل می گیرد.

توران: معنی این حرف این نیست که شما- در نهان -می خواستید که حق حاکمیت و حفظ آیین -دیگران یکتاپرست - را هم بشدت محدود کنید؟

علي: وقتی کار به جایی رسیده باشد که آیینی درخشان دروازه های روشنی و سعادت را بر همگان بگشاید آنوقت حق حاکمیت ملل کمی مسخره می شود. مساله این است که کدام مرجع آن استقلال و قدرت و اجازه را دارد که از چنین درخششی جلوگیری کند.

توران: (خنده ای میکند) درخششی تیره البته اینطور نیست؟ آیا شما عقیده دارید که همه دیگران می بایست برای حصول تفاهم با شما تلاش می کردند؟

علي: اگر طرفشان شیطان رجیم بود هم باید تلاش می کردند که بهر نحو با شیطان رجیم مقتدر مهیمن تفاهم پیدا کنند.

توران: ولی شما بین زندگی به هر صورت و زندگی که به زنده بودنش بیرزد مسلما قابل به تمایز هستید؟

علي: البته

توران: شاید ایراد آنها هم این بوده است..... متشکرم.

کسری: من میل دارم مساله ناراحتیها و تردیدهای اخلاقی را که در اینجا زیاد مطرح شده است پیش بکشم. و

همچنین مساله بردن یک کار را و در عین حال ترسیدن از نتایج آن کار. شما ابتدا چه وقت این تعارض را احساس کردید؟

علي: بهر حال هروقت كه دستانت را به هر بهانه اي به خون آلوده مي كني. اين تضاد را احساس مي كني.

كسري: ممكن است توضيح بيشتري بدهيد؟

علي: وقتي كه خون آن اسيران بر تن و بدنم مي پاشيد و پيامبر بر فراز چاه و در كنارم ايستاده بودونگاه مي كرد - بندي از شعري را كه زماني خوانده بودم به خاطر آوردم و بند اين بود:

"ومن مرگم كه همه چيز را فرا مي گيرم و جهانها را زير و زبر مي كنم"

فروهر: اگر سوال ديگري نيست ميل دارم از جناب علي به مناسبت صبر و شكيبايشان تشكر كنم.

علي از جايگاه شهود بيرون مي آيد و به طرف نيمكت مي رود.

اكنون شهودي را كه آقاي راد و آقاي گوراني احضار کرده اند دعوت مي كنيم.

جناب پيامبر الان مدتي است منتظر هستند.

يك مامور براي آوردن جناب پيامبر از اتاق بيرون مي رود.

گوراني: آقاي رييس اگر امكان داشته باشد ما ترجيح مي دهيم كه بعد از جناب پيامبر جناب طبري را خبر كنيم. رييس: البته امكان دارد.

مامور اول با پيامبر دم در ظاهر مي شود.

رييس: اگر جناب پيامبر حاضر هستند از ايشان خواهش مي كنيم در جايگاه شهود قرار بگيرند. جناب پيامبر آيا ميل داريد به قيد سوگند شهادت بدهيد؟

پيامبر: با وجود آنكه نفس حضور من در اینجا بيان سوگند الهي است

رييس: ديگران سوگند خورده اند و ما هنوز پس از ساليان بسيار تايبديه معتبر الهي شما را ندیده ايم.

پيامبر بر پا مي ايستد.

رييس: جناب پيامبر آيا به خدا سوگند مي خوريد در شهادتي كه به اين هيات مي دهيد حقيقت و تمام حقيقت را بگويد و هيچ چيز جز حقيقت نگويد؟

پيامبر: سوگند مي خورم.

رييس: آقاي راد مي توانيد از شاهد سوال كنيد.

راد: جناب پيامبر رخدادهای بنی قريظه تحت نظارت و فرمان شما بود؟

پيامبر: بله.

راد: آيا شما تصميمات بنی قريظه را با جناب علي مورد بحث قرار مي داديد؟

پيامبر: نخير. ديگران و از جمله جناب علي بنده فرمانبر پروردگار متعال و رسولش بودند.

راد: منظور از "ديگران" چه كساني هستند؟

پيامبر: جناب علي بهترين آدمهای نظامي را زيريك پرچم جمع کرده بود كه البته سرشار از شور و اشتياق بودند.

راد: آيا علي هم در اين شور و شوق سهيم بود؟

پيامبر: بسيار. و ايشان اين توانايي را دارند كه در ديگران هم شور و شوق ايجاد كنند.

راد: آيا در آن موقع قضيه بنی قريظه بنظر تان فتنه پايان ناپذيري مي آمد؟

پيامبر: تا مدتي از آنچه بعدها معلوم شد سختتر به نظر مي رسيد. ما در نشر آيين نوين يادمان با مشكلات جدی روبرو بوديم. آشوب ها و نافرمانیهای بسياری در پيرامونمان بود. گمان مي كنم بنی قريظه هم يکی از آن فتنه انگیزی ها بود.

راد: تنها گمان مي كنيد؟

پيامبر: نخير. قطعاً.

راد: ممكن است علت بعضی از اين مشكلات را برای ما بيان كنيد؟

پيامبر: يکی از مشكلات اين بود كه آشوبهای بسياری چون قارچ در گرداگرد ما رشد مي كردند. مشكل ديگر اينكه تبانی های فراوان پيرامونی - بسيارانی از ياران همراه را ترسانده بود و احتياج به ضربات سهمگینی به سود ما

بود.بهر حال آیین نو نیاز به جا انداختن در میان مردمان جاهلی که انگیزه جذب ندارند داشت که به سادگی میسر نبود و گاه خشونت بسیار می طلبید.

راد: غنایم و زنان هم؟

پیامبر: (لبخند می زند)زنان و غنایم بسیار..البته.

راد: با همه اینها آیا ممکن نبود که در زمان قضیه بنی قریظه با اندکی ملایمت با آنها برخورد کرد؟

پیامبر: نه.من هم در این فکر بوده ام .خشم مردمان مدینه برانگیخته شده بود وفرمان رسیده هم قاطع بود.خیالم آسوده بود.

راد: فکر نکردید که ممکن است حکم فرمان تلقی کرده شما فرمان خدا نبوده باشد؟

پیامبر: پس فرمان که بود؟شیطان؟شما چه فکر می کنید؟

راد: به عقیده شما اینکار با موازین عدالت سازگار بود؟

پیامبر: عدالت یعنی من.ما به فرمان منزل عمل می کردیم و عدالت در آن است.

راد: فرمان شما چه بود؟

پیامبر: دستور بر نابودی مردان و کودکانی که موی زهارشان روییده بود و اسارت دیگر کودکان و زنان و غنیمت اموالشان.

راد: اعدام کودکانی که موی زهارشان روییده بود؟

پیامبر: بله.

راد: دوباره می پرسم آیا این عدالت بود؟"هر که یک انسان را بکشد گویی تمام انسانها را کشته است"وکشتن در

اسارت هم که بقاعده بسیار زشتتر است اینطور نیست؟

پیامبر: با این وجود عدالت نفس فرمان ما بود به نیابت از درگاه الهی و عین مصلحت وقت.

راد: آیا از شما نخواستند که مانند مردمان بنی نضیر با آنان رفتار کنید؟یعنی مال و اموال و املاکشان را بگیری و

خودشانرا تبعید کنید؟

پیامبر: بله.

راد: پاسختان چه بود؟

پیامبر: جواب ندادم.

راد: چرا؟

پیامبر: فرمان قاطع رسیده بود.

راد: قتل عام؟

پیامبر: بهر حال کاری که می بایست انجام می شد.

راد: دست تقدیربود؟

پیامبر: دست تقدیر گریز ناپذیر الهی بود.

و اینکه بهر حال از جانبشان در مخاطره بودیم.

راد: شما جدا در مخاطره گریز ناپذیری بودید؟

پیامبر: بهر حال خطر جدی بود.

راد: کسی هم اعتراض کرد؟

پیامبر: از آنها یا از سپاه مدینه؟

راد: از سپاه مدینه.

پیامبر: خیر

راد: هیچگونه اعتراضی وجود نداشت؟

پیامبر: خیر

راد: عجیب نیست؟

پیامبر: مطیع فرمان اولی الامر خود بودند.

راد: علی چیزی نگفت؟

پیامبر: خیر....ولی باید اضافه کنم که شاید اینگونه کارها چندان موافق روحیه عوام نبوده باشد.قضیه بنی قریظه شاید برای معدودی خیلی ناگوار بود.
که می داند؟

نامدار: نحوه اعدام اسیران در بند را چه کسی پیشنهاد کرد؟

پیامبر: هیچ کس.رسم روزگار بود .

راد: آیا در پایان این واقعه فتنه به پایان رسید؟

پیامبر: فتنه هیچگاه پایان نمی یابد.

راد: آن زمان هم می دانستید که آنچه فتنه می پندارید هرگز پایان نمی یابد؟

پیامبر: بله.تنها به تکالیف خود عمل می کردیم.البته من قویا اعتقاد داشتم که ما می توانستیم یک کار جدی برای اصلاح همه مردمان شکل دهیم اگر که این فتنه انگیزیهها نبود و سیطره و سیادت مطلق خداوند را پذیرا بودند.

راد: سیادت خداوند در سایه شما؟

پیامبر: در سایه پیامبر اعظم خداوند متعال.

راد: به حساب شما چه وقت همه در زیر این لوای درخشان جمع می شدند؟

پیامبر: حسابش خیلی مشکل بود.

راد: با این وجود؟

پیامبر: تنها می گویم:زودتر و زودتر رخ میداد.

راد: قبل از آنکه کشتارهای بعدی رخ دهند؟

پیامبر: خیر....کار دراز مدتی بود.

راد: حناب پیامبر گویی بهرحال توفیق نهایی خاصی روی نداد آیا این صحت دارد؟

پیامبر:اگر کارهای بزرگی را که صورت گرفت قلم گرفته اید و تنها به تعدادی از اعدامهای ناگزیر می پردازید شاید(با خشم) اما این درست نیست.

راد: ما در اینجا برای بازبینی پاره ای کارهای دردناک ومشکوک جمع گشته ایم.

پیامبر: کارهای بزرگ به مردانی بزرگ باشهامت بسیار و چشمانی تیزبین که دوردستها را رصد کند نیاز دارد وشما فاقد هر دوی آنها هستید.

رییس: فایده اعدامهای بسیار و ترورها چه می توانست باشد؟

پیامبر: ساده است اما باید این را عمیقاً درک کنید.فجایع بزرگتر محدود می شدند چراکه در نهایت انسانهای بهتری حکومت می کردند.

ساعد: کل کشته های جنگ هایتان در چه حدی است؟

پیامبر: آمارها متفاوت است از هزار و پانصد تا چند ده هزار.

راد: البته در جنگهای زمان زنده بودندتان و نه بعدترتوسط دیگران با الهام ازسابقه کارهایتان.

ساعد: بهرحال ما زمان ایشان را بررسی می کنیم

که نسبت به کل کشته ها چندان زیاد نبوده است.اینطور نیست؟

پیامبر: بله.نه چندان.

نامدار: آقایان برای جان انسانها چرتکه می اندازید؟

گورانی: بهر حال این شاخص مهمی است.

ساعد: جناب پیامبر تایید الهی در این واقعه قطعی بوده است؟

پیامبر: بله

ساعد: بی هیچ شبهه ای؟

پیامبر: قاعدتا

در میان مردمان صلاحیت رسالت با من بود و الهامات به من می رسید..بی هیچ مانع و رادعی
راد: پس در صحت این تاییدیه هیچ شکی نکنیم؟

پیامبر: نخیر

راد: اما یونس پیامبر هم خودش تصمیماتی گرفت؟

پیامبر: یونس را با من قیاس می کنید؟

راد: بهر حال او هم صاحب رسالت و الهام بود نبود؟

پیامبر: بله

ساعده: صلاحیت رسالتان در میان تمام مردمان معتبر بود؟

پیامبر: بله..یهودی..مسیحی..مسلمان و دیگران.

من حق تصرف بر نفسشان را داشتم.

راد: چرا بندگان یهودی یکتاپرست آنروزگار حق تصرفتان را نمی پذیرفتند؟

پیامبر: دلشان تیره بود.

راد: حتی یکنفر از آن قوم هم امکان زنده ماندن به شرط تغییر دین و آیین را نپذیرفت..کمی عجیب نیست؟

پیامبر: نمی دانم

پیامبر: دلشان سیاه شده بود. حضور قلب نداشتند لابد.

نامدار: لابد؟

راد: معتقدان خودتان حضور قلب داشتند؟

پیامبر: بله

راد: انگیزه دیگری در کار نبود؟

پیامبر: بله انکار نمی شود کرد..انگیزه های دیگر هم بی اثر نبودند.

راد: شما در آن موقع درباره علت تصمیمتان با جناب علی صحبت کردید؟

پیامبر: نه چندان

راد: چرا؟

پیامبر: در آن ایام احساس نا امنی زیادی وجود داشت..تصمیم این بود که به غایله شان خاتمه دهم و از هیچ مانعی

نهراسم..مصلحت وقت و تصمیم من این بود..فقط به سردار سپاهم فرمان قاطعیت دادم..همین.

راد: دیگر هیچ صحبتی نبود؟

پیامبر: بله بود

راد: کی؟

پیامبر: زمان تعیین مجری اعدامها..لازم بود که ایمان قوی و تیغ تیزی داشته باشد و میل داشتم که جناب علی

تصدی آن را بر عهده بگیرد.

نامدار: این چه موقعی بود؟

پیامبر: چند روز پس از پایان محاصره.

راد: اکراهی نداشت؟

پیامبر: خیر..البته اندکی اصرار کردم .

راد: آیا عقیده ندارید که رعایت مصلحت در ریختن خون انسانهای بیگناه توجیهی بیش نیست؟

پیامبر: بیگناه نبودند.

راد: حتی یکنفر؟ حتی کودکانی که تنها گناهشان روییدن موی ظهار بیموقع بوده است؟

حتی کسانی که نه در کارتان اخلاقی کرده اند..نه جنگیده اند و نه نقشی نداشته اند؟

پیامبر: نخیر..حکم قاطع بود.

نامدار: (پرونده را باز کرده و می خواند) "زنی از یهود با عایشه نشسته بود و با هم صحبت و خنده می کردند که آن زن یهودی را بردند و کشتند" گناه این زن چه بود؟

پیامبر: گمان می کنم از فراز حصار سنگی انداخته بود و مسلمانی در اثر آن سنگ کشته شده بود که به قصاص کشتندش.

نامدار: کشتن آن نفر در میانه جنگ و محاصره نبوده است؟

پیامبر: بله

نامدار: این هم حکم قصاص می یافت؟

پیامبر: بهر حال کسی از ما را کشته بود.

راد: آیا وقتی که بالاخره کار به پایان رسید از عواقب و نتایج آن هیچ اندیشیدید؟

پیامبر: روزگار روشنی در پیش بود. حس بدی نداشتم. بر عکس

راد: منظورتان از "برعکس" چیست؟

پیامبر: منظورم این است که اینگونه پیروزیهای پیاپی در کل بیشتر مشوق کار و اهدافمان بود تا مانع کار.

راد: در این باب بعدها اعتراض خاصی نشنیدید؟

پیامبر: چرا

راد: پاسختان چه بود؟

پیامبر: تصمیم الهی و مصلحت وقت..... همین

راد: هنگام اعدامها آیا هیچ شکی نکردید؟

پیامبر: ایمانداران واقعی شک نمی کنند. خیر کثیری در پیش بود.

راد: الهام عتاب گری نیامد؟

پیامبر: خیر... سکوت محض

راد: در حین اعدامها بر فراز چاهی که اعدامها بر آن صورت می گرفت ایستاده بودید و نگاه می کردید؟

پیامبر: بله

راد: دلتان به رحم نمی آمد؟

پیامبر: بله. اما حکم قاطع بود و ناگزیر.

راد: یک سوال از شما: می دانید که بارها سابقه چنین کارهایی- دست کم- توجیهی به کشتارهای انتقامی دیگر شده است؟

پیامبر: منظورتان اینست که عواقب دوردست احتمالی هر تصمیم را محاسبه و بر عهده بگیرم؟

راد: دست کم اندکی را بر عهده خواهید گرفت؟

پیامبر: گمان می کنم که همواره می توان بر پایه سابقه ای کارهای بسیاری کرد که در صحت کار کسانی که اصل چنین کاری را انجام داده اند تاثیری نداشته باشد.

راد: سوالات من همین بود. متشکرم از اینکه وقت گرانبایتان را در اختیار ما گذاشتید.

رییس: آقای گورانی شما میل دارید از شاهد سوال کنید؟

گورانی: آقای ساعد چند سوال دارند.

ساعد: جناب پیامبر به نظر شما جناب علی نسبت به تعهدات نظامی اجرای حکم مافوق وفادار بوده است؟

پیامبر: صد در صد. من عقیده دارم که جناب علی مطابق خیر و صلاح عمل کرده است.

ساعد: شما اوراکاملاً مطیع دستور می دانید؟

پیامبر: بله. یک سرباز معتقدو مطیع

ساعد: گوش به فرمان؟

پیامبر: بله

ساعد: آیا شما جناب علی را به این کار واداشتید؟

پیامبر: احتیاجی نبود. روزگار آشفته و بغرنجی بود و همه می بایست به تکالیفشان بخوبی عمل می کردند.

گورانی: شما از "تکالیف" چه برداشتی می کنید؟

پیامبر: وظایف خدشه ناپذیر.

گورانی: بنابراین تعریف آیا شما علی را مجری وظایف محوله الهی می دانید؟

پیامبر: بله

ساعد: سرپیچی از فرمان چه تبعاتی در پی داشت؟

پیامبر: تبعات جبران ناپذیر. من گمان می کنم رفتار هر کسی از شدت ایمانش متأثر می شود.

ساعد: آیا می توانید درباره شدت ایمان علی در آن دوران برای ما توضیحاتی بدهید؟

پیامبر: یک ایمان بی خدشه و محض بود.

ساعد: از لحاظ عملی اتفاقات بنی قریظه جانشین پذیر بود؟

پیامبر: بهر حال مردم عامی وقتی ایمان محکمی و وفاداری بی ترلزلی خواهند یافت که واقعا و حقیقتا ترسیده باشند. فقط و قتی که ضربه پدر مقتدرمهربان آنقدر سهمگین باشد که بتواند ازپایشان بیاندازد.

راد: اگر روزی-بفرض-معلوم شود که نظر شما غلط است آیا این امر از شما برای خدمت قدسی سلب صلاحیت خواهد کرد؟

پیامبر: خیر. این اتفاق هرگز رخ نخواهد داد.

ساعد: آیا اگر به این جهت جواز صلاحیت قدسی جناب علی را توقیف کنند به نظر شما کار درستی کرده اند؟

پیامبر: نخیر

ساعد: شما لابد می دانید که جواز صلاحیت قدسی جناب علی را معلق به تصمیم نهایی تحقیقات حاضر کرده اند؟

راد: من گمان نمی کنم که جواز ایشان را بدلیل نظر غلط دادن معلق کرده باشند!

ساعد: آقای راد این چیزی نیست که من گفتم.

راد: ولی منظورتان این بود آقای ساعد!

ساعد: جناب پیامبر اگر صدور جواز صلاحیت دست شما بود آیا جواز ایشان را صادر می کردید؟

پیامبر: بله صادر می کردم.

ساعد: سوالات من همینها بود. متشکرم

رییس: آقای کسری

کسری: موضوعی که مرا ناراحت می کند این است: آیا شور و شوق در آدمی که گروهی انسان در بند بدستش کشته می شوند چیز خوبی است؟

پیامبر: اگر شور و شوق نبود کار بزرگی هم نبود.

کسری: چه خوب یا شاید هم چه بد. منظور من این است که آیا شور و شوق در نزد شخصی که شمشیر تیز خونریزی دارد که قرار است با اتکا به آن بنایی درست را بنیاد گذارند-بنایی از نیک نفسی و سرشار از روح قدسی-به همین اندازه قابل تحسین است؟

پیامبر: شمشیر خونریزمان در راه عقایدمان بود.

کسری: آیا می شود کسی را سرزنش کرد که چرا نسبت به چنین کاری شور و شوق کافی نشان نداده است؟

پیامبر: بله. می شود. اساس یکپارچگی و وحدت کلمه را سست می کند.

کسری: شما در خصوص ترورها و اعدامها هرگز ناراحتی روحی نداشته اید؟

پیامبر: نخیر

کسری: شما چطور توانستید این مساله را برای خودتان حل کنید؟

پیامبر: من هرگز این مساله را مربوط به "خودم" ندانسته ام.

کسری: انسان می تواند جمعی را به صلابه بکشد. انسان می تواند جمعی را به اعدام محکوم کند. یا چیزی نظیر آن.

و بعد بگوید که این مساله به "من" مربوط نیست؟ آیا روش شما در این قضیه همین است؟

پیامبر: این طور نیست که قضیه برای من تفاوتی نکند ولی برای من امکان ندارد که همه عواقب و همه نتایج اعمال را پیش بینی کنم.

کسری: آیا امکان ندارد که انسان عواقب اینگونه کارها را خیلی خوب پیش بینی کند؟

پیامبر: خیر. گاهی چنین حکمی ناگزیر اجرا می شود به قصد بهتر شدن روزگاری پر آشوب و به سود همگان .

کسری: خدا از زبان شما بشنود جناب پیامبر

پیامبر: اینها کارهایی سازنده اند که فقط اشخاص ساده لوح آنها را غیر اخلاقی می دانند.

کسری: ممکن است این نکته را توضیح دهید؟

پیامبر: حکم من تشخیص بر آمده از مصلحتی واقعی بود و تشخیص آتروز شاید توانست از فجایع پشت پرده بعدی جلوگیری کند.

کسری: شاید... (قدم می زند)... شاید... اما اگر تشخیص شما درست نبوده باشد..... آنوقت چه؟... شاید لازم باشد که در نظر بگیریم که هیچ انسانی مجال اصلاح این جور اشتباهات را نخواهد داشت. شاید حتی یک پیامبر هم نتواند قضیه را به همین سادگی رها کند.

پیامبر: من فکر نمی کنم قضیه را به همین سادگی رها کرده باشم.

کسری: من اخیرا خبر حوادث وحشتناکی را در روزنامه خوانده ام که شامل کشتارهای وسیعی از مسلمانان بود....

پیامبر: عراق؟ فلسطین؟

کسری: بله...

پیامبر: بله درست است.

کسری: یک همچو اتفاقاتی از کجا آب می خورند؟

پیامبر: از اختلافات بسیار و نفاق پنهان

کسری: و از سوابق وخاطره جمعی؟

پیامبر: خیر

کسری: واکنش شما در برابر این خبر چه بود؟

پیامبر: بسیار حیرت زده و ناراحت شدم.

کسری: پیامبرها چه نوع آدمهایی هستند؟

پیامبر: منظورتان این است که: آیا خوش می گذرانند. آیا سرگرمی دارند. و از این قبیل چیزها؟

کسری: منظورم اینست که: آیا با دیگران فرق دارند؟

من مدتهاست این سوال را از خودم می کنم.

پیامبر: جواب شما چیست؟

کسری: فکر می کنم پیامبرها عین دیگران هستند.

پیامبر: بله. خوب. منتهی برای شغلشان دستشان بازتر است. از این که بگذریم عین دیگران هستند.

کسری: من از وقتی در این هیأت حاضر شده ام مرتب این سوال را از خودم کرده ام..... خیلی متشکرم

رییس: آقای علی شاید شما مایل باشید از جناب پیامبر سوال بکنید؟

علی: خیر..... (علی و پیامبر لحظه ای به هم نگاه می کنند)...... خیر

رییس: در این صورت جناب پیامبر از بابت شهادت شما که بعضی از مسائل اساسی را پیش کشیدید خیلی متشکرم.

پیامبر نگاهی به جمع می کند و از اتاق بیرون می رود.

رییس: شاهد بعدی جناب جریر طبری است..... ایشان حاضر شده اند؟

گورانی: ببینم

گورانی به طرف در می رود و در همین حال مامور با طبری وارد می شوند. طبری در برابر جایگاه شهود می ایستد.

رییس: جناب طبری آیا به خدا سوگند می خوری که در شهادتی که به این هیات می دهی حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی؟

طبری: بله

رییس: لطفا در جایگاه شهود قرار بگیرید....جناب طبری در ابتدا از سوابقتان بگویید؟

طبری: مفسر قرآن و مورخ تاریخ جامع طبری. تاریخی از ابتدای خلقت آدم تا زمان خودم.

رییس: تا چه سالی؟

طبری: تا سال سیصد و دوازده هجری.

رییس: وطن اصلیتان کجاست؟

طبری: ایران. مدت کوتاهی هم سیر آفاق و انفس می کردم. در جاهای مختلفی مشغول تدریس و نگارش بودم. تا در نهایت در بغداد ساکن شدم.

رییس: آقای گورانی می توانید از شاهد سوال کنید.

گورانی: تاریخ جامعتان را در بغداد نوشتید؟

طبری: قسمت اعظمش را بله.

گورانی: سعیتان حتی المقدور بر صحت نگاشته ها بوده است؟

طبری: تا حد امکان و بر اساس گفته راویان تقه.

گورانی: میانه شما با برندگان و بازندگان تاریختان چطور بود؟

طبری: با شخصیتها؟

گورانی: بله.

طبری: چندان خوب نبود. تاریخ نوشتن کار مشکلی است. تنش مدامی را در رگ و پوست حس می کنی.

گورانی: چرا؟

طبری: تاریخ سرشار افکار درخشانی است که با نهایت تعصب دنبال می شوند و مدام تغییر شکل می دهند.

پر از مفاهیم و شخصیت های گریزپا و سیال. اما سعی من بر نوشتن آنها و داوری نکردنشان تا حد ممکن بود.

گورانی: منظور شما از "داوری نکردن" چیست؟

طبری: تصمیم من تا حد امکان بی طرفی بود. بهر حال هر مورخی نظرات و عواطفی هم دارد که ممکن است با بخشهایی از تاریخش هماهنگ نباشد.

گورانی: هیچ قضاوتی؟

طبری: تا حد امکان.

گورانی: آیا میان بنی قریظه و مسلمانان مدینه در آن روزگار شکر آب سختی بود؟

طبری: هر دو گروه از هم خوششان نمی آمد. هر یک به دلیلی. و اخلاقی در کار هم می کردند.

گورانی: آیا حوادثی مانند بنی قریظه باز هم نمونه هایی داشت؟

طبری: بله. هم قبلترها و هم بعدها

گورانی: برای شما در سیر تاریخ الزام آن گونه اعمال پذیرفتنی بوده است؟

طبری: بهر حال زمانه چنین شرایطی را اجاب می کرده است.

گورانی: آیا برای پایان غایله بنی قریظه راه ساده ای وجود داشت؟

طبری: خیر. اما خوب...ملایمتر هم امکان ناپذیر نبود.

گورانی: بعد از حل مساله بنی قریظه آیا نقشه ای برای تداوم اینجور راه حلها وجود داشت؟

طبری: الزاما خیر. اما سنتش وجود داشت و فراموش نمی شد. من راجع به لزوم این کار فکر کرده ام و بهر حال در پیشبرد سریع و کم دردسرترا اهداف نقش کوچکی بر عهده نداشت.

گورانی: جناب پیامبر در اینجا شهادت داده است که بعد از محاصره قلعه بنی قریظه این تصمیم گرفته شد آنهم بر اساس تائیدی الهی و نه مسبوق به کینه و سنت جاهلی.

طبری: همه اینها بی تاثیر نبود اما سوابق کینه قومی را هم نباید از یادبرد. تاریخ من سرشار از چنین اتفاقاتی است. کینه و فشار ناشی از جنگ احزاب بهر حال نیاز به مکانی برای تخلیه داشته است اما اساسا حرف جناب پیامبر برای من سند است.

گورانی: باز خورد تاریخنگاران و فقها در این باب چطور بوده است؟

طبری: البته تائید می کردند. اما در حقیقت سالها توافق جمعی به درست نمایی هر کار و هر اتفاق سیره فرضی نبوی باعث شده بود که هیچکدام از ما حقیقتا فرصت تفکر راجع به اصل قضایا و عواقبشان را نیابیم. بهر حال در عین تائید کلی یکجور تضاد و تزلزل هم در میان بود.

گورانی: آنوقت با این شرایط چه می کردید؟

طبری: من کتابم را می نوشتم. خیال می کنم مطلع باشید که پس از سالیان بسیار از اولین کسانی که شرح کاملی از این وقایع داد من بودم و این حداقل کاری بود که می توانستم انجام دهم.

گورانی: اصل قضیه برایتان توجیه ناپذیر بود؟

طبری: نخیر.... با تائید درگاه الهی و لزوم این امر که سند آن حرف جناب پیامبر است.... خیر.. اما خوب شاید....

گورانی: در هنگام نگارش چنین وقایعی چه حسی داشتید؟

طبری: خوب البته شاید حس چندان خوبی نبود. اما معتقدم خبری در پس آن بوده است. لابد مسلمانان برای گسترش آیین نوری خود دستشان باز بود. بهر نحو از دید من کوچک شاید نتوان راهکارهای اهداف بلند را گمانه زنی کرد.

گورانی: جناب پیامبر در اینجا شهادت داده است که قطعا بر اساس تائیدی الهی مسوولیت این امر را بر عهده گرفته است.

طبری: حرف جناب پیامبر بصورت مطلق برایم سند است اما من ضعیف اعتقاد مر ددم از بعضی از

فکرها خیلی خوشم نمی آید با آنکه ممکن است گناهبار شوم در برابر حکمی نافذ.... اما اگر از من فقیه پیر می پرسید اگر مصالح ملایمتر تامین می شد خیلی دل انگیز تر بود.

بهر حال من هم نمی توان خودم را از چنگ تردیدی که باعث چنین تحقیقی شده است برهانم... یک شب تمام نشستم و با دوستان نامدارم در باب لزوم اعدام اسیران در بند گفتگو کردم و به این نتیجه رسیدیم که با اینگونه کارها دیگر دنیا آن دنیایی نخواهد شد که می خواهیم و درخشانی اهداف پس از اینها چیزی جز درخششی تیره نخواهد بود.

گورانی: آیا دوستانتان بر ضد این عمل صحبت کردند؟

طبری: واقعیات و براهین مختلف را کنار هم گذاشتیم. به نظر می رسید که آنها هم درست مثل من مرددند. مایوس کننده بود.

گورانی: چرا؟

طبری: بخاطر ضعف رسواگر یقینمان.

گورانی: پس در پذیرش حکم نافذ احتمالی متزلزل بودید؟

طبری: بله.

گورانی: آیا شما اطلاع دارید که در زمان وقوع حادثه هیچ کس از یاران همراه اعتراضی نداشته است؟

طبری: در آن حوالی شاید بروز آشکاری نکرد. اما در دور دست ها ترسیده بودند و معترض بودند.

گورانی: آیا شما اعتقاد ندارید که پیشرویهای سریع بعدی سپاه مدینه در صورت عدم شدت عمل به تعویق می افتاد؟

طبری: نخیر. اسارت و تبعید در دیگر موارد جواب خوبی داده بود.

گورانی: حکم صادره حکم صریح کتاب مقدس یهودیان نبود؟

طبری: من که خود فقیهم می دانم که به سادگی از متون مقدس دیگران نمی توان حکمی برای آن دیگران صادر کرد که کاملاً به کام دلمان هم باشد.

راد: چرا جناب پیامبر نتوانست در این ماجرای خونبار کف نفس کند ؟

طبری: نمی دانم.....شاید یکی از دلایلی ناراحتی عمومی از جنگهای پیاپی و آزار ناشی از آن بود.

گورانی: آیا پس از آنکه جناب پیامبر دستور اجرای فوری فرمان را صادر کرد مخالفت علی امکانپذیر بود؟

طبری: بندگان مخلص هرگز شک نمی کنند.مخالفت؟(می خندد) هرگز

گورانی: اما شما شک کردید؟

طبری: این ناشی از ضعف درد آور من است.من هم حکم صاحب شرع را معتبر می دانم.همین.

گورانی: رفتار جناب علی نسبت به تعهدات نظامیان در برابر مافوق چطور بود؟

طبری: مطیع محض. جناب علی نقش بزرگی در نبردهای مختلف بر عهده داشته است.ستون محکمی برای سپاهش و رهبرش بود.

گورانی: جناب طبری شما تاریخ نویس ریز نگری هستید و از بسیاری از قضایا مطلع.اینطور نیست؟

طبری: بله

گورانی: اگر قرار بود که جناب علی بر سر یک دوراهی قرار گیرد که بین وفاداری به آرمان و انسانیت یکی را انتخاب کند کدام را انتخاب می کرد؟

طبری: آرمان بلندش را.امیدوارم که هیچگاه چنین وضعی پیش نیاید.

گورانی:(با نگاه به رییس):خیلی متشکرم جناب طبری

رییس نگاه پرسش آمیزی به راد می اندازد.نامدار حرکتی می کند که مایل است از طبری سوال کند.

رییس: آقای نامدار

نامدار: جناب طبری نبردهای زمان پیامبر چند سال طول کشید؟

طبری: دوازده سال ونیم

نامدار: خوب پیش می رفتند؟

طبری: در مجموع بسیار خوب

نامدار: شما در تاریختان - درمورد آن زمانها چقدر متوجه خدشه ها و اعمالی شده اید که فکر می کردید رفتار نادرستی بوده است؟

طبری: بهرحال بود.

نامدار: آیا هیچ وقت بطور مشخص و قطعی گروهی از این اعمال را خلاف حق دانسته اید؟

طبری: من فقیه -حکم صاحب شرع را معتبر می دانم.

نامدار: حتی در ترورها ؟

طبری: بله

نامدار: هنگامی که به نگاشته هایتان نگاه می کردید هیچ احساس نمی کردید که- در بعضی از موارد -احتمالاً بیگناهی زیر دست و پای تاریختان له می شود؟

طبری: بله...خوب این طبیعی است.تاریخ پر از این موارد است.....ممکن است بپرسم چه چیزی را می خواهید برسانید؟

نامدار: تخیر قربان چون شما در اینجا شاهد هستید نه من!

وقتی که لیستی از آن اتفاقات را در تاریختان بیان می کردید و طبیعی در نظرتان جلوه میکرد....هیچ تناقضی احساس نمی کردید؟

طبری: بله.

نامدار: چشمانتان را می بستید؟

طبری: من تاریخ نویسم نه قاضی القضاات شهر.

نامدار: این تناقضات با ایمانتان تداخل نمی کرد؟

طبری: بله

نامدار: آیا آدمی که بنیاد ایمانش مستحکم است و خودش فقیه معتبر است و حکم صاحب شرع را هم معتبر می داند ولی در در این موارد احساس تناقض هم می کند کمی عجیب نیست؟

طبری: در مورد من...بله.

نامدار: من مایلیم در اینجا گوشه ای از یادداشتهای آماده سازی تاریخستان را که در اواسط قرن بیست و یکم کشف و منتشر شد نقل کنیم: "آیا قرار است که ما ارزش آیینمان را بدین طریق به دنیا بفهمانیم که بسیاری را بقتل برسانیم؟ اگرما در یک چنین جنگ نابرابری شرکت کنیم و درجنگ پیروز شویم وبا اسیرانشان اینچنین کنیم -تاریخ اندیشه هایی را که ما به خاطر آنها جنگیده ایم به یاد نخواهد آورد بلکه شیوه ایی را به خاطر خواهد آورد که ما برای اعمال آن اندیشه ها به کار برده ایم.و این شیوه را با فنون جنگی وحشیان قیاس خواهند کرد"این را شما نوشته اید.

طبری: (عرق پیشانیاش را پاک می کند) البته به نظر من حرف معقولی است.....این یادداشت در اصل کتاب نیامد.

نامدار: چرا که کتاب توقیف می شد اینطور نیست؟

طبری: بله.صد در صد

نامدار: نگارش این یادداشت مرتبط با وقایع صحبتهای ماست بله؟

طبری: گمان می کنم

نامدار: با این حال در تاریخستان چندان اثری از چنین نتیجه گیریهایی وجود ندارد اینطور نیست؟

طبری: بله اما یادداشتی که الان خواندید حاوی بخش مهمی از عقایدیست که همین امروز هم دارم.

نامدار: امروز هم همین عقاید را دارید؟

طبری: بله.اساسا مقابله با هر کارونظر نادرست را با جلوگیری از انجام دادنش می توانیم توجیه کرد.

نامدار: اینها تناقضاتی سرشار نیست؟

طبری: بله

نامدار: چرا؟

طبری: زندگی و آیین من سرشار تناقض بوده و هست.همین.

نامدار: متشکرم جناب طبری

رییس: اگر من درست فهمیده باشم شما بهر حال اعتقاد دارید که کشتار دسته جمعی بنی قریظه عمل خطایی بوده است.

طبری: بله.من اینطور عقیده دارم.

فروهر: به جای این کار چه کاری باید انجام می شد؟

طبری: باید به توافقی می رسیدند -دست کم-چون توافق با بنی نضیر که خوششان هدر نمی شد."خون بازی کار ساده ای نیست."

فروهر: آیا عقیده دارید که در آن ایام امکان چنین توافقی بود؟

طبری: ظاهرا رسیدن به چنین توافقی بسیار آسانتر می بود از پرداختن به توجیهاتی که حالا ناچاریم بکنیم.

فروهر: این درجه از گوش بفرمائی-بی هیچ اعتراض آشکار عجیب نیست؟

طبری: نه چندان..."مردمان آن روزگار را می شد از يك اندیشه آویخت و تاب داد درست مثل يك طناب...چون تابعیت فکری بی قید و شرطشان از آنها بندگان مفید می ساخت..فکر آنها غریب و تاریک بود ...اما شور و اشتیاق و استعدادشان در ایمان از هر کس دیگری در جهان بیشتر بود."

فروهر: (به راد) دیگر سوالي نیست؟

راد سرش را تکان می دهد.کسری دستش را بلند می کند.

کسري: من ميل دارم از شما به عنوان کارشناس تاريخ سوال بکنم. سعد بن معاذ در اینجا گفت که این تصميم خشونت بار کار را یکسره مي کرد و باعث کاهش درد و رنج هاي بعدي مي شد. عقیده شما چیست؟
طبري: من تحمل شنیدن این مزخرفات را ندارم!.....معذرت مي خواهم.
کسري: اشکالي ندارد.

فروهر: متشکريم که تشریف آوردید. جناب طبري

طبري: وظیفه بنده بود(بر پا مي ایستد)

علي: آقای رییس ما چقدر دیگر اینجا معطلی داریم؟

فروهر: ما عمده کار را انجام داده ایم. می توانیم تا فردا اعلام تنفس کنیم....آقای راد؟

طبري بیرون مي رود. نور عوض مي شود. علي به جلو صحنه مي آید.

صحنه سوم

علي: صبح روز شانزدهم سال سیزده هزار و سیصد و سی هیات بازجویی از شهود را خاتمه داد. بیست شاهد در قضیه بنی قریظه شهادت دادند. صورت مذاکرات به سه هزار صفحه ماشین شده بالغ شد. پس از بازجویی از شهود نماینده مدعی و نماینده مدعی علیه صحبت کردند. هر کدام در خاتمه صحبت‌هایشان اینطور گفتند:

علي بر مي گردد و روي نيکت مي نشيند.

راد: شاید و تنها شاید جناب علي مي خواسته است به خير و صلاح عمل کند. ولي بعضي از کارهاي او در آن روزگار و قصور و بي تفاوتی آشکار او در قضیه بنی قریظه- در واقع به ضرر اعتبار بارگاه عالي تمام شده است. در حقیقت اگر جناب علي حتی اندکی از همکاری دریغ کرده بود ما دست کم مي توانستیم نمونه اي مثالي از تغییرات اساسي را در اختیار داشته باشیم. چنین قصوري آیا در نزد مردی با آن استعداد سرشار و آن درایت و فراستی که بارها مورد تحسین قرار گرفته است چگونه قابل توضیح است؟ توضیح این است که جناب علي اسیر خیال واهی هدف آرمانی شکست ناپذیری بوده است که همه دیگر آیینها را محو خواهد کرد و بر اریکه خواهد نشست. به طور هشیار یا نا هشیار به این خیال اعتقاد داشته است. این سخت اعتقادي را فقط با رسوبات عبودیت و بندگی جاهلی می توان وفق داد. تراژدی – تراژدی پایداری است که نمی گذاشت این مرد در این زمینه دشوار به خير و صلاح بنیادین درونیش عمل کند. این صورتي آشکار از نادرستی است که در قانون ما پیش بینی نشده است. این سراب عقیدتی است که سر چشمه اش در عمیقترین قشرهاي شخصیت انسانی است. و اعمال انسان را به رغم اراده انسان خیانت آمیز می سازد.

ساعت: اگر ما بخواهیم پیشنهاد آقای راد را بپذیریم و مفهوم سراب عقیدتی را که در قانون ما پیش بینی نشده-با تعریف جناب راد- در بحث خود داخل کنیم در آن صورت نه تنها اساس فعالیت بی وقفه يك مرد بزرگ را خراب می کنیم بلکه اس اساس عبودیت را متزلزل می کنیم. من بر این نکته تاکید می کنم که هر چیزی بهایی دارد که باید پرداخته شود. خود جناب علي در یادداشتی که در دفاع از محاکمه یکی از همکارانش نوشته است در این خصوص می گوید: "بستر سازی اهداف بزرگ هر چند افراطي به نظر رسد و هر چند افراطي انجام شود باعث سلب صلاحیت مجریان بی غرض نمی شود و شرافت و اعتبارشان را مخدوش نمی کند. بسیار می بینیم که معیارهاي نوینی را برای خراب کردن وجهه اهداف بلند و مجریان آن به کار برده اند و این کار با اضمحلال نیات بلند ملازمه داشته است و منجر به از میان بردن آرامش خاطر و رشد بی وقفه تردید خاتمان برانگیز شده است. مردمی که معتقد و مصممند نباید از این راه بروند"

نور عوض می شود. علي جلو می آید . پای چراغهاي صحنه می ایستد.

علي: در بیست و سوم از ماه هفتم سال سیزده هزار و سیصد و سی –چند دقیقه به ساعت ده- علي برای آخرین بار به اتاق ۲۰۲۲ در ساختمان سیزدهم از بارگاه دوم وارد شد تا تصمیم نهایی هیات را بشنود.

علي به صحنه باز می گردد.

صحنه چهارم

اعضای هیات و علی و وکلای طرفین در جای خود قرار می گیرند. فروهر گزارشی از یک پوشه در می آورد و بر پا می ایستد تا آن را بخواند.

فروهر: "با آنکه ما اکنون انجام آگاهانه نه بندگان محض خدمات احتمالی جناب علی را در گذشته قویا در معرض شک و تردید می دانیم و با آنکه شاید سوابق نیک بعضی از آن خدمات تا امروز هم ادامه داشته است. رفتار جناب علی در جریان قضیه بنی قریظه به نظر ما شایان توجه بیشتری است. در آن موارد که ظن قوی بی عدالتی وجود داشته است جناب علی رسماً قصور ورزیده است. قلب حقیقت انسانیت به نفع مصلحت مقطعی با بهانه های گوناگون دلیل بر ضعف اضطراب انگیز شخصیت جناب علی است. وفاداری نسبت به هدف های بزرگ یکی از شریفترین خصایص انسان است و لی هرگاه کسی وفاداری مطلق نسبت به هدفی و رهبری را بر امری که به حکم عقل می توان آنرا وظیفه شخص نسبت به هر نفس مجرد و کل بشریت دانست مرجح بداند این عمل بی شک منافی اهداف قدسی خواهد بود. در خصوص رفتار جناب علی در قضیه بنی قریظه باید گفت که به نظر ما رفتار وی مسوولیت گریزانه است - به خصوص که جناب علی با حرارت و اشتیاق کار را مورد تأیید قرار داده است و باعث تسریع در یکسره کردن کار آن قوم شده است و آثار این کار امنیت بارگاه قدس را متزلزل ساخته است. ما عقیده داریم که رفتار منفي جناب علی در این قضیه ناشی از سستی بنیانهای اخلاقی وی بوده است. و رفتار منفي او در سایر پیروانش هم تأثیر نامساعد داشته است.

هر چند ما شکی نداریم که جناب علی در اجرای مطابق با دستور محض و بندگان حد اعلائی سعی خود را بکار برده است. ولی مشاهده می کنیم که تبعات اینگونه کارها در سست کردن اساس قدسی بسیار موثر بوده است. ما از مجموع این تشکیکات نتیجه می گیریم که جناب علی از این به بعد نمی تواند مورد اعتماد کامل بارگاه باشد و صدور جواز صلاحیت قدسی منوط به وجود چنین اطمینانی خواهد بود..... فروهر -- توران"

فروهر می نشیند. کسری یک ورقه کاغذ بر می دارد و آن را برای خواندن نزدیک چشم می گیرد.

کسری: من جناب علی را از جهتی خاص مطلقاً صدیق می دانم. من او را از لحاظ سنت کهن قدسی خطرناک نمی دانم و دلیلی نمی بینم که جواز صلاحیت او صادر نشود. از جمله رفتار او در قضیه بنی قریظه مربوط به بعد از اقدامات مشابهی است که تحت لوای این بارگاه صورت گرفته است که در هر یک می توان نشانه هایی از کلیه اتهاماتی که در اینجا مطرح شده است را یافت. او صدیق است و با صداقتی تحسین برانگیز به سنت کهنی تداوم داده است که به بهانه های بسیار با بارش سنگ و آتش آسمانی و دهها بلای دیگر بسیاری را چون قوم ثمود و اقوام دیگر را یکسره زوال داده است و بهانه هریک گناه گناهکارانی در میان آن قوم و غضب آرماني بارگاه اعلا بوده و هست و خواهد بود. اعمال علی در قضیه بغرنج بنی قریظه کاملاً موجه بوده و موافق سنت دیرینی در این تاریخ بوده است که اگر قصد امروز ما بر نفی آن استوار باشد پس ناگزیر باید تأکید کرد که دیگر نمی توان سیاست یک بام و دو هوا در پیش گرفت. وقتی که ما در خصوص وفاداری و عدالت چنین شخصی تحقیق می کنیم صداقت خود را هم باید بازبینی کنیم. ناراحتی و تردید اخلاقی درباره اینجور قضایا اگر صداقتی تام را در نظر دارد بازاندیشی عمیقی را طلب می کند. کسری"

فروهر: بدین ترتیب مسلم است که اکثریت اعضای هیات بررسی توصیه می کنند که از صدور جواز صلاحیت قدسی جناب علی خودداری شود. پایان تحقیقات اعلام می شود. از همه آقایان به مناسبت شرکت در جلسات تشکر می کنم. مخصوصاً از جناب علی

اعضای هیات و وکلای طرفین از اتاق بیرون می روند. علی در وسط صحنه تنها می ماند و به طرف چراغهای جلو صحنه می آید.

علي: تمام شد... این نیز به پایان رسید... اما ابهامات بسیاری در من شکل گرفته است..... وقتی که من فکر می کنم نتیجه تفکرات و بازبینی های اینچنینی در شرایط امروزی چه خواهد بود از خود هم می پرسم که ما که نتایج کارهای خودمان را با اخلاص در راه چنین بارگاهی گذاشته ایم و امروز اینگونه بر ما داور می کنند آیا بازی نخورده ایم؟

ما امروز در جهانی زندگی می کنیم که مردم به بسیاری از کارهای ما با وحشت نگاه می کنند و از آرمانهای جدید می هراسند و در عین حال چندان امیدی هم به تغییرشان نیست.

ما می بینیم که هرگز تا به حال این اندازه قضاوت نشده ایم و هرگز تا این حد تحت فشار نبوده ایم. من از خودم می پرسم که آیا ما بیش از اندازه ای که باید و به رغم حکم نهانی وجدانمان به آرمانمان وفاداری نشان نداده ایم؟ آن هم اهدافی که چنین در معرض قضاوت و موشکافی قرار گرفته اند؟ آن هم اهدافی که سالهای سال از آن گذشته است و هنوز اندر خم یک کوچه اند؟ ایراد کار کجاست؟ واقعا کجاست؟

در مورد من یکی مساله به بنی قریظه ختم نمی شود. ما سالهای درازی از عمرمان را برای انجام اینجور کارها صرف کرده ایم. ما همان کار گذشتگان تحسین شده مان را کرده ایم ولی من تا مغز استخوانم احساس می کنم شکی بزرگ در من هم رخنه کرده است. ما چه کاری انجام داده ایم؟ شاید حالا باید به بازبینی کارهای گذشته مان بپردازیم با تمام قوا... و احتمالا این بهترین کاریست که از دستان بر می آید.

علي از اتاق بیرون می رود و پرده بسته می شود.